

صحت

ماہنامہ ی حقوقی اجتماعی
شمارہ ۳۳ - بہمن ۱۳۹۲ - سال چہارم



اسماعیل عبدی:

حضور مستمر روحانیون
در مدارس توهین به معلمان است

شیرین عبدی:

حوزه علمیه صلاحیت رسیدگی به امور دانش آموزان را ندارد



رحمان قہرمان پور

روح منشور، تجلی نگاہ های
متفاوت به مقولہ ی شہروندی



علی پور سلیمان

تاملی بر تفہم نامہ ی آموزش
و پرورش با حوزه ی علمیه



شیرزاد عبدالہی:

حوزه های علمیه به آموزش
و پرورش اعتماد ندارند

فهرست

۳	دیده بان / شما چه گفته اید
۴	درنامه ی تبعید؛ به بهانه ی رنج مضاعف زندانیان سیاسی /مصطفی نیلی
۶	درباره ی خشونت علیه زنان سکوت نکن / حمید حمیدی
۱۰	فراموش شدگان کهریزک زنان / جمال حسینی
۱۳	تاملی بر تفاهم نامه ی آموزش و پرورش با حوزه ی علمیه /علی پورسلیمان
۱۶	در تلاش برای بازگشت به عصر مکتب خانه ها / رضا نجفی
۱۹	شیرین عبادی: حوزه ی علمیه صلاحیت رسیدگی به امور دانش آموزان را ندارد/ پانته آ بهرامی
۲۲	جدایی مذهب از مدارس در غرب، چرا و چگونه؟ / مصطفی رحمانی
۲۵	اسماعیل عبدی: حضور مستمر روحانیون در مدارس، توهین به معلمان است /آذر طاهرآبادی
۲۹	حوزه های علمیه به آموزش و پرورش اعتماد ندارند / شیرزاد عبداللهی
۳۲	از ستیز با علوم انسانی، تا نظارت حوزه بر مدارس / پویان مکاری
۳۴	آموزش و پرورش و الزامات نظام آموزش ایران / محمدرضا آفتاب
۳۶	روح منشور، تجلی نگاه های متفاوت به مقوله ی شهروندی / دکتر رحمان قهرمان پور
۳۸	اعدام فرزند، خودکشی مادر در گفتگو با یکی از بستگان /سیمین روزگرد
۴۱	معرفی کتاب : حمایت از اقلیت ها در حقوق بین الملل



ماهنامه ی حقوقی اجتماعی خط صلح

- ♦ صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
 - ♦ سردبیر: سیمین روزگرد ♦ مشاور: مهدی جامی ♦ دبیر فرهنگی: رضا نجفی
 - ♦ دبیر حقوقی: میثم اسعدی ♦ دبیر اندیشه: امین قضایی
 - ♦ طراح گرافیک: آرش مهتا ♦ تایپ و ویرایش: فرید رهنما
- ♦ همکاران این شماره: جمال حسینی، پانته آ بهرامی، حمید حمیدی، آذر طاهرآبادی، مصطفی رحمانی، محمدرضا آفتاب، شیرزاد عبداللهی، دکتر رحمان قهرمان پور، علی پورسلیمان، پویان مکاری، علی شافعی و مصطفی نیلی



درج و انتشار مطالب ماهنامه ی خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.
ماهنامه ی خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می داند.



برای دریافت ماهنامه ی خط صلح در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات،
مطالب و همکاری با ما لطفاً با آدرس های زیر تماس بگیرید.



- با رضایت خانواده ی مقتول، "صفر"، شهروندی که ۸ سال پیش و در سن ۱۶ سالگی، در جریان یک دعوی ناموسی، "مهدی" را به قتل رسانده بود، از مجازات مرگ نجات یافت.
- حکم اعدام "هادی حسینی" و "صدیق محمدی"، دو تن از زندانیان اهل سنت زندان قزل حصار کرج، به دلیل اختلالات روانی نقض شد.
- مراسم جشن شب چله ی مجله ی "چلچراغ" که قرار بود در سالن همایش های برج میلاد تهران برگزار شود، چند دقیقه مانده به برگزاری مراسم، لغو شد.
- نیروهای امنیتی از برگزاری مراسم یادبود "تلسون ماندلا" در حسینیه ی ارشاد ممانعت به عمل آوردند.
- خانواده ی "ستوده" پس از بازگشت از مسافرت شاهد شکسته شدن در منزل، تفتیش و سرقت از منزلشان بودند.
- کلیسای پطرس مقدس در تهران ممنوعیت حضور مسیحیان فارسی زبان را در این کلیسا اعلام کرد.
- معاون محیط زیست محیطی و تنوع زیستی سازمان حفاظت محیط زیست کشور می گوید که شرایط زیست محیطی کشور وضعیت مناسبی ندارد و در سال های گذشته ۶۰ پله سقوط داشته است.
- مسئولین زندان رجایی شهر کرج کتابخانه ی زندانیان سیاسی سالن ۱۲ را پلمب کردند.
- در پی پیامک های هواداران تیم تراکتور سازی، ۲۵ نفر از ایشان توسط نیروهای امنیتی در تبریز و ارومیه بازداشت شدند.
- ارسال پیامک درخواست رفع حصر به عده ای از نمایندگان از جمله غلامعلی حداد عادل، بازداشت یکی از شهروندان را به اتهام تبلیغ علیه نظام در پی داشت.
- پس از انتقال سه تن از زندانیان سیاسی بند ۲۵۰ به سلول انفرادی زندانیان این بند از دریافت جیره ی غذایی خودداری کردند.
- اداره ی کل آموزش و پرورش شهر تهران با حوزه ی علمیه برادران استان تهران تفاهم نامه ای را امضا کرده که بر اساس آن مدارس دولتی تحت پوشش این طرح، به مدارس وابسته به حوزه ی علمیه تبدیل می شوند.
- عدم واریز پول از سوی وزارت آموزش و پرورش و وزارت بهداشت به حساب بیمارستان محب و تیم پزشکی ۱۲ کودک قربانی در حادثه ی شین آباد، باعث توقف درمان این دانش آموزان شده است.
- اعتصاب غذای چهار تن از زندانیان اهل سنت، با گذشت بیش از هفتاد روز، هم چنان ادامه دارد و مسئولان زندان، به دلیل خطر از بین رفتن کلیه و کبد این زندانیان، به اجبار و توسل به زور به آن ها سرم و آمپول تزریق کردند.
- ممنوعیت دستفروشی در ایستگاه های مترو تهران و توقیف اجناس یک دستفروش، موجب خودکشی وی از طریق پرتاب کردن خود مقابل قطار در ایستگاه مترو گلبرگ شد.
- نتیجه ی آزمایش ایدز و بیماریهای عفونی روی هزار کودک کار ساکن تهران، نشان داد که ۵ درصد آن ها به ایدز مبتلا هستند و بیشترشان هم هیاتیت دارند. افراد مورد مطالعه بین ۱۰ تا ۱۸ سال سن داشته اند.
- صبح روز چهارم دی ماه، حکم شلاق سه متهم در میدان مرکزی شهر دهدشت (استان کهگیلویه و بویراحمد) و در ملا عام اجرا شد.
- دادگاه کیفری شهرستان سلماس، "صابر مامدی" ۳۸ ساله، و "تظلمین حیدری" ۴۰ ساله، دو شهروند اهل این شهرستان را به اتهام همکاری با حزب حیات آزاد کردستان "پژاک" به حبس ابد محکوم کرد.
- طی احکامی که برای "مولوی فتحی محمد نقشبندی" و برخی از همراهانش، به اتهام قتل "مولوی مصطفی جنگی زهی" رئیس پایگاه بسیج راسک، صادر شد ۴ نفر به اعدام محکوم شدند و مولوی فتحی محمد نقشبندی نیز به ۱۵ سال زندان و تبعید به لخلخال محکوم شد.
- "عبدالوحد شه بخش" ۲۲ ساله و "محمود شه بخش" ۲۳ ساله، که در فروردین ماه ۱۳۹۱ توسط نیروهای امنیتی بازداشت و در بازداشتگاه اطلاعات سپاه زاهدان محبوس بودند، به حکم دادگاه انقلاب زاهدان به اتهام محاربه به اعدام محکوم شدند.
- "محمد حسین ریگی" ۳۳ ساله که از ۷ ماه پیش بازداشت شده و اکنون در بند ۴ زندان مرکزی زاهدان به سر می برد، در شعبه ی ۱ دادگاه انقلاب زاهدان به اعدام محکوم شد.
- دیوان عالی، حکم اعدام "سامان نسیم" زندانی سیاسی محبوس در زندان مرکزی ارومیه را تأیید کرد. وکیل این زندانی معتقد است سامان نسیم که متولد ۲۹ شهریور ۱۳۷۳ است و در زمان ارتکاب جرم (۱۳۹۰/۴/۲۶) به سن قانونی نرسیده و شعبه ی اول دادگاه انقلاب مهاباد را فاقد صلاحیت برای صدور حکم دانسته بود.

شما چه گفته اید، درباره ی...

حقوق زنان در اسلام در گفتگو با محسن کدیور



میثا سی گل: نظرات آقای کدیور بسیار متین، اما مشکل اول درک ایشان از حقوق بشر است که تا آن جا که من متوجه شدم، ظاهراً ایشان حقوق بشر را یک سری قوانین وضع شده توسط چندی از افراد دانسته و آن را به یک قوانین حداقلی که برای آدم ها تعیین شده است، تقلیل داده اند. با این تعریف دامنه ی رعایت حقوق بشر هم محدود می شود به این که مثلاً آدم ها را در کوره ی آدم پزی نریزند. فکر نمی کنم که با این تعریف حق بشری، خون آن هزاران اعدام شده دهه ی شصت هم چندان پایمال شده به نظر بیاید!

یاشار نبوی: در این مصاحبه، آقای کدیور به نوعی از پاسخ دادن به تمامی سوالات طفره رفته اند و در کل هم بحث این که اسلام با حقوق بشر مغایرت دارد یا نه، پاسخ روشنی دریافت نکرده. به نظر من همین مصاحبه به خوبی نشان می دهد که مجتهدین، حتی از نوع کمتر افراطی اش، چه قدر با خواسته های مردم و فضای جامعه، چه از نوع داخلی و چه جهانی اش، فاصله دارند.

حیات دوباره ی ۲۰۹



سیامک جوهری: کاش در این مصاحبه، در مورد اتفاقاتی که آن روزها در خیابان می افتاد و کسانی که آقای جاوید تهرانی در زندان دیده و هرگز اسمی از آن ها به میان نیامده هم، حرفی به میان می آمد. جوانان در این روزها فکر می کنند که قبل از سال ۸۸، هیچ وقت در ایران اعتراض خیابانی صورت نگرفته، در حالی که در تیرماه ۷۸، اعتراضات بسیار هماهنگ تر و منسجم تر هم بود.

اردشیر امیرارجمند: دلیلی برای توبه نیست



علی رضا برزگر: آقای امیر ارجمند، آخر هم زیر بار نرفت که بسیاری توسط وزارت اطلاعات و غیره، در سال های گذشته مجبور شدند که به کارهای ناکرده اعتراف کنند و البته اعتراف زندانی به کار ناکرده، پس از شکنجه های مرگ آور، حتماً کاری غیر اخلاقی هم نیست. فکر می کنم آقای امیرارجمند، با این گفته سعی دارد که مقدس سازی کند.

درنامه ی تبعید؛ به بهانه ی رنج مضاعف زندانیان سیاسی



*مصطفی نیلی

آشکار بسته و حتی بعضی از قضات و مسئولین دادرسی از آن حمایت کرده و در پاره ای موارد برای تسویه حساب شخصی با زندانیان سیاسی - عقیدتی از مجوز این آیین نامه استفاده می کنند.

در مورد زندانیان رجایی شهر نکته ی خاصی نیز مطرح است؛ بعد از تشکیل استان البرز در اقدامی خلاف قانون، ۲ زندان رجایی شهر و قزل حصار هم چنان در اختیار اداره ی کل زندان های استان تهران قرار دارد و مسئولین دادستانی و سازمان زندان ها به استناد این مجوز غیر قانونی، حتی منکر تبعید زندانیانی چون من می شوند و می گویند که زندان رجایی شهر متعلق به حوزه ی قضایی استان تهران است و شما تبعید نیستید. در عین حال برای رسیدگی به پرونده هایی که در طول زندان ایجاد شده، زندانیان در دادگاه شهر کرج محاکمه می شوند و دلیل آن را صلاحیت محلی دادگاه می دانند. نمونه ی جالب تر این که از ابتدای امسال، استانداری البرز در بخش نامه ای روزهای پنج شنبه را در سطح استان البرز برای ادارات تعطیل اعلام کرد. هنگامی که به مسئولین دادستانی بابت این تناقضات اعتراض می شود، پاسخی نمی دهند و شان خود را بالاتر از آن می دانند که پاسخ گو باشند. دو سالن ۱۰ و ۱۲ زندان رجایی شهر به ترتیب محل نگهداری زندانیان عقیدتی اهل سنت گرد و زندانیان سیاسی عقیدتی است و زندانیان هر دو سالن به صورت تبعیدی در آن روزگار می گذرانند. من با توجه به سکونت در سالن ۱۲، تنها به این سالن می پردازم و صحبت در مورد سالن ۱۰ و زندانیان عقیدتی اهل سنت کرد ساکن در آن را، به وقت دیگری موکول می نمایم.

ساکنان سالن ۱۲ از اقصی نقاط کشور ایران از سیستان و بلوچستان تا آذربایجان و کردستان، از خراسان تا خوزستان، از گلستان تا فارس و لرستان و اصفهان و کرمانشاه گرد آمده اند و در این میان افرادی مانند من که از تهران به این جا تبعید شده ایم، انگار در شهر خودمان هستیم. زندان مشکلات خاص خود را دارد اما سالن ۱۲ زندان رجایی شهر علاوه بر مشکلات معمول، مضایق خاص خود را نیز دارند.

یکی از این مشکلات، مسئله ی هواخوری است که در ۶ ماه دوم سال روزانه ۲ و نیم ساعت و در ۶ ماهه ی اول یک هفته در میان، ۳ ساعت و هفته ی دیگر ۴ و نیم ساعت است. عدم استفاده از

در قوانین ایران، مجازات زندان در تبعید وجود ندارد، اما امروزه تعداد زیادی زندانی در ایران مجبور به تحمل این مجازات هستند. زندانیان در تبعید از ۲ طریق محکوم به تحمل این مجازات شده اند: ۱- قضاوت در بحث محاربه با استناد به یک فتوا، در عملی بر خلاف قانون و شرع، مجازات تبعید که یکی از مجازات اتهام محاربه است را به صورت زندان در تبعید تعبیر کرده و حکم می دهند. در حالی که بحث تبعید به طور کامل متفاوت از مقوله ی زندان در تبعید است. متأسفانه مسئولین قوه ی قضاییه با حمایت از این قضاوت، احکام غیر قانونی آن ها را اجرایی کرده و بر حمایت آن ها پا فشاری می کنند.

۲- در آیین نامه ی سازمان زندان ها، در تبصره ی ۱ ماده ی ۲۳۴، به صراحت قید شده است که محکومان با درخواست شخصی در نزدیک ترین زندان محل سکونت خانواده ی خود تحمل کیفر بنمایند. اما در همین آیین نامه در ماده ی ۲۳۳ آمده است که در هر مورد که نگهداری محکوم در زندان محلی، مخالف مصالح آن شهرستان یا استان باشد، با موافقت مقام های قضایی مربوط و تعیین محل انتقال به وسیله ی اداره ی کل زندان ها، با جلب نظر شورای طبقه بندی و موافقت دادستان، محکوم منتقل می شود.

به موجب این ماده به مسئولین زندان اختیار داده شده که زندانی را به زندان دیگری تبعید نماید. این مجوز که به مسئولین زندان داده شده است، کاملاً خلاف قوانین است. آن ها بدون دادن هیچ گونه حق دفاع و بدتر آن که بدون اطلاع زندانی از موضوع، مجوز تبعید زندانی را از مقامات قضایی دریافت کرده و به طور ناگهانی وی را تبعید می کنند. تجربه ی شخصی من در این مورد بدین گونه بوده که: صبح روز ۵ دی ماه ۹۱، پیجر بند ۳۵۰ به سراغم آمد و گفت که نامه ی تبعید من به زندان رجایی شهر آمده است و باید وسایلم را جمع کرده و به رجایی شهر بروم؛ در حالی که من هیچ گونه اطلاعی از موضوع تبعید نداشتم و البته با پیگیری های به عمل آمده، مسئله ی دخالت وزارت اطلاعات و مسئولین زندان در این حکم تبعید مشخص شد.

احکام قضایی صادره از دادگاه قابلیت تجدید نظر خواهی و اعاده ی دادرسی دارند. هم چنین متهم می تواند در دادگاه از خود دفاع نماید. اما در آیین نامه ی سازمان زندانها - که حتی قانونی نشده است - به راحتی اختیار مجازات در اختیار افراد فاقد صلاحیت - آن هم بدون حق دفاع و یا حتی اطلاع از موضوع برای فرد زندانی - قرار داده شده است. متأسفانه مسئولین قضایی چشم بر این قانون شکنی

۸۹ دادستانی تهران در اقدامی خلاف عرف، ملاقات حضوری زندانیان سیاسی-عقیدتی را منوط به اجازه ی دادستان دانست و برای هر بار ملاقات حضوری خانواده ها باید به دادستانی تهران در میدان ارگ رفته و مجوز بگیرند. خانواده هایی که در شهرستان هستند، اگر بخواهند به طور حضوری با عزیز در بندشان ملاقات کنند، باید رنج سفر به تهران را نیز بر خود تحمیل نمایند و گاه ۲ تا ۳ روز کاری را تنها برای ملاقات حضوری و دیدن عزیز در بندشان برای مدت کوتاه، از دست بدهند؛ تازه این که در تهران شب را چگونه بگذرانند و هزینه ی اقامت اجباری و خورد و خوراک قصه ای دیگر است. تا قبل از عید ۹۲ ملاقات سالن ۱۲ روزهای پنج شنبه بود اما با توجه به تعطیلی پنج شنبه ها در زندان، به دنبال دستور استانداری البرز، ملاقات سالن ۱۲ به چهار شنبه منتقل شده است، با توجه به این که چهارشنبه روز کاری است و هم چنین مدارس تعطیل نیستند، همین جابه جایی روز ملاقات باعث شده است بسیاری از زندانیان از ملاقات فرزندان محصل خود محروم شوند و اقوام شاغل زندانی دچار مشکلات عدیده در محل کار خود شوند.



در عمل بحث زندان در تبعید خاصیت مجازات گونه ی خود را از دست داده و به صورت شکنجه ای برای زندانی و خانواده اش در آمده است. حکم زندان در تبعید که امری خلاف قانون و شرع است، به جای آن که مجازات زندانی باشد، بر خلاف شرط اصلی بودن مجازات، تبدیل به بستری برای انتقام گیری از زندانی و مجازات وی و خانواده اش شده است.

حادثه ی ناگوار فوت مادر و همسر امیر رضا (پیمان) عارفی، آینه ای بود که قامت ناساز عملکرد مسئولین قضایی را در مقابلش به نمایش گذاشت و نتیجه ی فاجعه بار عملکرد غیر قانونی آن ها را پیش چشمانشان آورد. سابقه ی عملکرد مسئولین قضایی نشان داده است دل بستن به عبرت گیری آن ها از این حادثه و جبران اشتباهات از سوی ایشان، بسیار خوش بینانه است، اما جنبش سبز به من آموخته است، امید تنها هویت ماست. به امید روز خوبی که می آید.

* زندانی سیاسی در تبعید رجایی شهر کرج- سالن ۱۲

هواخوری و از طرفی مشکلات تهویه ی سالن ۱۲ که به دلیل مسائل امنیتی مقابل پنجره ها و هواکش های آن با صفحات فلزی مشبک با سوراخ های بسیار ریز پوشانده شده، باعث ایجاد مشکلات عدیده در سلامت ساکنان این سالن شده است. بسیاری از ساکنان این سالن دچار مشکلات قلبی شده اند و متأسفانه اراده ای برای تغییر در این وضعیت دیده نمی شود.

از دیگر مشکلات سالن ۱۲، قطع بودن تلفن است. با توجه به این مسئله ملاقات تنها راه کسب خبر از وضعیت زندانی و خانواده اش از یک دیگر است. از طرفی با توجه به این مسئله که زندانیان این

سالن همه در تبعید هستند، مشکلات زیادی برای زندانی و خانواده اش به وجود می آید. در مورد تعدادی از زندانیان دوری راه موجب شده است تا ماه ها و در مواردی سال ها، نتوانند از عزیزانشان خبر داشته باشند. برای مثال یکی از زندانیان این بند تنها در مرخصی که بعد از ۴ سال زندان به او داده شد، توانست پدر و مادرش را ببیند. در طی این ۴ سال پدر و مادر کهن سال وی، به دلیل دوری راه و مشکلات رفت و آمد توانسته بودند به ملاقات فرزندان بیایند. افرادی هم

که خانواده هایشان به ملاقاتشان می آیند، هر بار پس از ملاقات از دیدن عزیزان خود شادمانند اما همواره دچار استرس هم هستند. شب قبل از ملاقات این استرس برای افرادی که خانواده هایشان در شهرستان های دور هستند به اوج می رسد؛ زیرا برای ملاقات خانواده هایشان از شب قبل حرکت کرده و به سمت کرج می آیند و با توجه به وضعیت جاده های کشور و میزان تصادفات جاده ای و آمار بالای مرگ و جراحت های ناشی از سوانح جاده ای، نگرانی از وقوع اتفاقی ناخوشایند ذهن و روان زندانیان را آشفته می کند. بعد از ملاقات نیز نگرانی در مورد برگشت خانواده ها به شهرهای محل سکونت آن ها وجود دارد و نکته ی غم انگیز ماجرا این است که این توالی و دور پایدانی ندارد و به دلیل عدم امکان استفاده از تلفن، زندانیان نمی توانند از سلامت رسیدن خانواده هایشان خبری کسب کنند.

مشکل دیگر در بحث ملاقات، ملاقات حضوری است. از سال

درباره‌ی خشونت علیه زنان سکوت نکن

◆ راهکاری برای مقابله با خشونت جنسی



* حمید حمیدی

و قبیله ای قرار دارند. در تمامی کشورهای عربی (مخصوصاً حاشیه ی خلیج فارس) زنان خود نیز باور دارند که حقوقی

ندارند و نباید داشته باشند. در شرق آسیا دختران کالایی هستند که برای رهایی خانواده از فقر، خرید و فروش می شوند.

خشونت جنسی، خشونت جنسی غیر تماسی، خشونت کلامی، تجاوز، خشونت در مورد جهیزیه، تن فروشی اجباری،

بارداری اجباری، ختنه ی

دختران، خرید و فروش

زنان و دختران، خشونت

علیه زنان کارمند و

مستخدمین زن، خشونت

های ناشی از جنگ،

خشونت در زندان،

تجاوزهای سیستماتیک،

خشونت نگاهی و رفتاری،

خشونت سیاسی و غیره از

انواع خشونت هایی است

که بر زنان اعمال می

شود. در بررسی این خشونت ها و با مقایسه ی آماری (کمی)

اعمال خشونت بر زنان، با نکاتی مواجه می شویم که بیانگر

عرصه های اعمال خشونت هستند.

الف- قوانین مدون زن ستیز

ب- فرهنگ خانوادگی و اجتماعی

ج- تفاسیر متفاوت قانون و فرهنگ از سوی مجریان

با مقایسه ی سطح کمی خشونت در کشورهای توسعه یافته و

در حال توسعه و توسعه نیافته، در می یابیم به هر میزان که تدوین

قوانین به نفع زنان و آموزش شناسایی و رعایت برابر حقوقی و

پرهیز از خشونت توانسته بر فرهنگ خانوادگی و اجتماعی تاثیر

گذار باشد، به همان میزان از خشونت ها کاسته شده و خشونت بر

زنان به مثابه ی یک آسیب اجتماعی مد نظر قرار نمی گیرد.

همیشه از خشونت علیه زنان سخن گفته می شود و این که آن ها چقدر متحمل مشکلات و ناهنجاری ها می باشند. آیا واقعاً اینطور است؟ آیا به راستی این ها تنها مشکلات زنان اند؟ نقش مردان چیست؟ آیا مشکلات زنان، مشکلات مردان نیستند؟ چرا تا می گوئیم "نابرابری جنسیتی"، به طور اتوماتیک "نابرابری زنان" به ذهن مان متبادر می گردد و نه "نابرابری مردان"؟ چرا در خبرها نمی گویند که مردی تجاوز کرد، به جای این که بگویند زنی مورد تجاوز قرار گرفت؟ چرا به جای این که بگویند، زنی مورد آزار و اذیت خیابانی قرار گرفت، نمی گویند، مردی موجب

اذیت و آزار زنان شد؟

پاسخی آکادمیک

برای این پرسش ها

وجود ندارد. متأسفانه

جامعه اینگونه بنا نهاده

شده است و در این

جامعه ی مردسالار،

همین که اتفاقی درباره

ی زنان رخ می دهد،

تمامی نگاه ها خیلی

سریع معطوف به مفعول

می شود و فاعل با این

حاشیه ی امنیتی به اعمال خشونت خود ادامه می دهد. بنابراین

یکی از راه های مقابله با خشونت، نشانه گرفتن فاعل و یا فاعلان

خشونت است.

عموم خشونت هایی که بر زنان اعمال می گردد، با سه

شخصیت با واسطه و یا بدون واسطه، روبه رو می باشد: "فاعل یا

خشونت گر"، "مفعول یا خشونت دیده" و "ناظر یا شاهد اعمال

خشونت" خشونت علیه زنان مشکلی فراگیر است. در ایران و

همسایگان آن، اصولاً آماری از خشونت علیه زنان وجود ندارد و

خشونت علیه زنان یک امر نهادینه شده است. در ایران، آمار

دقیقی از خشونت علیه زنان منتشر نمی شود. در تاجیکستان نیز

خشونت علیه زنان امری سنتی است. در کل مناطق کرد نشین

(ایران، عراق، ترکیه و سوریه)، هزاران زن تحت فشارهای روحی



کند"، "مرد باید قوی و محکم باشد"، "مرد نباید شکوه و شکایت کند"، "مرد سرش می رود اما قولش نه"، "مرد از تاریکی نمی ترسد"، "مرد ابراز احساسات نمی کند" و بی شمار کلیشه هایی از این نوع. آن ها فقط برای خود کلیشه سازی نمی نمایند و به طور موازی، کلیشه هایی در مورد زنان نیز می آموزند؛ به طور مثال: "زن گریه می کند"، "زن مانند مرد قوی نیست"، "زن شکوه می کند"، "زن پای قولش نمی ایستد"، "زن از تاریکی می ترسد"، "زن ابراز احساسات می کند" و آنها این صفات را به عنوان ضعف زنان ارزیابی می نمایند و در نهایت نتیجه می گیرند: مردان همیشه تواناتر و قوی تر و بهتر از زنان می باشند. اینها صفاتی هستند که جامعه (قانون - فرهنگ و تفسیر از قانون و فرهنگ) آن ها را به زنان و مردان نسبت می دهد. به درستی می دانیم مردان و زنانی نیز وجود دارند که به این کلیشه ها توجهی نداشته و بر عکس آن ها عمل می نمایند، اما متاسفانه به تاثیر این کلیشه ها در اکثریت مردان و زنان نمی توان بی توجه بود. این حس برتری داشتن



و پذیرش آن از سوی انبوهی از زنان باعث می شود که مرد همواره خود را قدرتمندتر از زن بداند. این حس قدرت به مردان این اجازه و جسارت را می دهد که زن را کنترل و اداره کند. اینجاست که قدرت کاذب، خشونت می آفریند. اگر زنی از فرمان مردی سرپیچی نماید، مرد نمی تواند آن را تحمل کند. چگونه ممکن است موجود "ضعیفی" چون زن که هم گریه می کند، هم از تاریکی می ترسد، از موجود "محکمی" چون مرد که نه گریه می کند و نه از تاریکی می ترسد، فرمانبرداری نکند؟! در همین وضعیت است که اساس مردبودن، تبدیل به انتظارات سطحی، بی معنا و سنتی جامعه از زنان به نفع مردان می گردد. با همین کلیشه ها دنیای اکثر مردان شکل می گیرد؛ دنیایی

برعکس این موضوع، با نگاهی به کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته در می یابیم، قوانین زن ستیز که خود را از طریق سنت ها و نگرش های زن ستیز به قوانین و فرهنگ غالب تبدیل می نمایند، تلاشی برای آموزش شناسایی و رعایت برابر حقوقی و پرهیز از خشونت انجام نمی پذیرد و به همین دلیل در این گروه از کشورها خشونت بر زنان به مثابه ی یک آسیب اجتماعی می بایست مد نظر قرار گیرد.

سطح کیفی خشونت بر زنان فارغ از توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی همواره یکسان بوده و خشونت طبیعت خود را به صورت زیر نشان می دهد:

الف- سلسله مراتبی بودن خشونت

ب- هوشمند بودن خشونت

ج- چرخه ای بودن خشونت

برای آن که بتوان از تحقق موارد یاد شده جلوگیری نمود، علاوه بر جنبه های قانونی و فرهنگی، توانمند سازی زنان و ناظران خشونت می تواند گامی بزرگ برای

شکستن سکوت در مقابل خشونت باشد.

الف- خشونت را مخفی نکنیم.

ب- خشونت های بسیار کوچک را هم جزئی در نظر بگیریم.

ج- خشونت را به مثابه ی استثناء در نظر بگیریم.

د- به عوامل بیرونی خشونت تمرکز نکنیم و فاعل خشونت را همواره به عنوان خشونت گر مورد شناسایی قرار دهیم.

از آن جایی که فاعل بیش ترین خشونت ها مردان هستند، می توان روند کلیشه سازی گفتمان خشونت در جامعه را به صورت زیر بیان نمود:

کلیشه های زیادی در مورد "مردبودن" وجود دارد. به عنوان نمونه، ساده ترین و عام ترین آنها، عبارتند از: "مرد نباید گریه



خالی از احساس. این بیاحساسی موجب ایجاد خشونت و بیدادگری در آنها می شود. بدین سان است که جامعه پر می شود از مردانی خشن و خشک که همه می خواهند "رئیس و ارباب" زنان باشند و بر آن ها امر به معروف و نهی از منکر کنند. در مقابل هستند مردانی پر از احساس که هم گریه می کنند و هم از تاریکی می ترسند. اما شمارشان خیلی اندک است. در بیش تر مواقع این مردان، واقعیت درونی شان را آشکارا نمی کنند، چرا که از تمسخر و قضاوت مردان دیگر در مورد خودشان هراس دارند؛ مردانی که آنها را با "زنان" مقایسه خواهند کرد. آن ها نمی توانند که این "بی حرمتی" را در حق خود پذیرا گردند. این موضوع برای زنان کاملاً برعکس است، اگر زنی به مردی تشبیه شود، آه که او چه "شیر زن" و "والاهمت" تلقی می شود. این ترس مردان از مقایسه ی آن ها با زنان، موجبات گسترش بیش تر خشونت علیه زنان در جامعه می گردد؛ چون مرد از مرد می ترسد و در مقابل خشونت بر زنان، سکوت

می نمایند. مردان خشونت پرهیز (با احساس) در برابر مردان خشونت گر (بی احساس) سکوت اختیار می کنند و این بسیار وحشتناک و خطرناک است.

مقابله با خشونت بر زنان را باید از مردان آغاز نمود؛ برای پایاندادن به خشونت مردان علیه زنان، مردان باید گامی بردارند. مردان باید بدانند که سکوت آنها در برابر خشونت علیه زنان تصدیق این عمل است. برای خاتمه دادن به خشونت علیه زنان، مردان باید چهارچوب مردانه را بشکنند و تصویرهای یک مرد سنتی را به چالش بکشند. مردها باید نرم ها و معیارهای اجتماعی را در مورد خودشان از بین ببرند. آنها باید به توقعات کلیشه ای جامعه برای مرد بودن "نه" بگویند. مردان باید بپذیرند که خشونت علیه زنان به پایان نخواهد رسید تا زمانی که آنها خود را اصلاح نکنند و به همه، مرد و زن، به دیده ی "انسان" ننگرند. در همین ارتباط است که "بان کی مون"، دبیر کل سازمان

ملل متحد نیز، در آستانه ی روز جهانی مقابله با خشونت علیه زنان، تصریح کرد: "من در مورد فاصله میان حرف تا عمل درباره ی حذف خشونت علیه زنان و دختران متاثرم. در این روز، ما باید تلاش هایمان را برای حمایت از این قشر آسیب پذیر و بی دفاع دو چندان کنیم. باید متحد شویم. باید در اهدافمان و در اعمالمان متحد شویم تا دنیایی امن و بهتر برای زنان و دختران بسازیم."

وی هم چنین از مردان خواست با زنان مهربان باشند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد تمامی سازمان ها و نهادها را درباره ی توجه به مسائل زنان و مقابله با خشونت علیه این قشر فراخواند و از تمامی دولت های جهان درخواست کرد تا راهکاری را برای مقابله با خشونت علیه زنان بیندیشند. به طوری که در این طرح ذکر شده است، تمامی بخش های یک کشور باید از لحاظ اجتماعی، قانونی، حقوقی، شهروندی و مدنی و برابری و مساوات حقوق زنان را به رسمیت شناخته و به آن عمل کنند. هم چنین مجمع عمومی سازمان ملل



روسای جمهور و نخست وزیران حدود ۲۰ کشور افریقایی در پاریس، خواستار پایان بخشیدن به خشونت های جنسی در مناطق درگیری در قاره ی سیاه و معرفی عاملان این جنایت ها به دادگاه و مجازات آن ها شدند.

متحد خشونت علیه زنان را از هر نوع فیزیکی، جنسی و روحی ممنوع اعلام و بیان کرده که این موضوع باید چه در اجتماع و چه در زندگی خصوصی و شهروندی زنان مورد ملاحظه قرار گیرد.

این پیشنویس بدون رای گیری از حاضران در سومین کمیته ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به امضا و تصویب رسید. هم چنین در این طرح آمده است که علاوه بر مقابله با خشونت علیه زنان، باید به موضوعاتی نظیر اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، پیمان جهانی رعایت حقوق سیاسی و اجتماعی، پیمان جهانی اقتصاد، رعایت حقوق اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون حذف انواع خشونت و تبعیض جنسیتی از زنان و اعمال هر نوع تنبیه بدنی در مورد قشر زن در هر جامعه ای توجه شود. از طرفی کشورهای جهان باید به این موضوع توجه داشته باشند که پرداختن به موضوع حذف و مقابله با خشونت علیه زنان در اصل یک جامعه را به سوی رشد، شکوفایی و صلح پایدار

رهنمون می‌کند.

متحد با همکاری مرکز حفظ صلح سازمان ملل متحد، برخی زنان فعال به عنوان نیروهای حافظ صلح برای مقابله با وضعیت‌های خشونت جنسی آموزش داده می‌شوند. تاکنون برخی از نیروهای زن پلیس هندوستان جهت انجام عملیات های حفظ صلح به کشورهای دیگر از جمله لیبریا فرستاده شده و برخی نحوه ی حضور آنان را مثبت ارزیابی نموده اند.

برخی مقامات هندوستان اظهار داشته اند که حضور زنان در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد و نقش آفرینی آنان در وضعیت های پس از مخاصمه و غیره، دارای اثر اطمینان بخشی به مردم محلی است. هم چنین به نظر می رسد که گزارشات مربوط به خشونت جنسی به لحاظ کمیت و کیفیت با دقت بیش تری ارائه خواهد گردید.

هم چنین نهاد زنان سازمان ملل متحد طی ۲ سال اخیر بیش از ۲۰ دوره ی آموزشی داخلی و بین المللی در مورد جنسیت و

خشونت جنسی و خشونت مبتنی بر جنسیت با همکاری مقامات ملی در کشور هند برگزار کرده است.

در فوریه ی ۲۰۱۳ نیز، دوره های با عنوان "زنان در ایجاد صلح" برگزار گردیده که بیش از ۱۰۰ زن از نیروهای حافظ صلح، مأمورین صلح، مقامات پلیس، مقامات بلندپایه ی سیاسی، دانشگاهی، و نهادهای مدنی و نیز پرسنل نظامی ملل متحد در آن مشارکت داشتند. به عنوان نتایج این دوره، فرماندهان ارشد نظامی هندوستان طی اعلامیه ای، عزم جدی خود را برای آموزش نیروهای حافظ صلح در این کشور ابراز کردند. نکته ی قابل تأمل آن است که در واقع خشونت جنسی امروزه به منزله ی موضوعی زنانه تلقی نمی گردد، زیرا در اغلب موارد مرتکبین آن مردان هستند؛ لذا آموزش نیروهای مرد حافظ صلح نیز در این زمینه بسیار مهم تلقی شده است.

* محقق و فعال حقوق بشر

هم چنین، زنان روسای جمهور و نخست وزیران حدود ۲۰ کشور آفریقایی در پاریس، خواستار پایان بخشیدن به خشونت های جنسی در مناطق درگیری در قاره ی سیاه و معرفی عاملان این جنایت ها به دادگاه و مجازات آن ها شدند. بانوان اول این کشورهای آفریقایی در پایان کنفرانسی که در پاریس و در حاشیه ی اجلاس صلح و امنیت آفریقا در حمایت از زنان آفریقا برگزار شد، تداوم تحمل ناپذیر خشونت های جنسی در درگیری

ها در آفریقا را محکوم و تأکید کردند حاضر نیستند این قبیل خشونت ها را نتیجه ی غیر قابل احتراز و حتی قابل قبول جنگ ها تلقی کنند.

همسران روسای کشورهای آفریقایی به علاوه متعهد شدند برای حساس کردن افکار عمومی جهان نسبت به این قبیل جنایت ها و جلوگیری از بروز این خشونت ها بکوشند و به نحوی عمل کنند

که عاملان این جنایت ها تحت پیگرد قرار بگیرند و مجازات شوند و قربانیان از بهترین پشتیبانی ها و حمایت ها بهره مند شوند. زنان آفریقایی تأکید کردند در صورت ناکارآمدی کشورها، دادگاه های جزایی بین المللی ویژه و دیوان جزایی بین المللی باید وارد عمل شوند.

این زنان در ادامه از دولت ها خواستند طرح های ملی را برای مقابله با این قبیل خشونت ها به تصویب برسانند. این فعالان زن هم چنین از دبیر کل سازمان ملل متحد خواستند سیاست تسامح صفر را در پیش بگیرد و به طور نظام مند بر ضد عاملان خشونت های جنسی وارد عمل شود.

بنا به گزارش نهاد زنان سازمان ملل متحد، نیروهایی از ۱۶ کشور از جمله قبرس، غنا، هندوستان و تاجیکستان در رابطه با چگونگی برخورد با خشونت جنسی در مخاصمات، دوره های آموزشی گذرانده اند.

در ادامه ی برنامه های آموزشی نهاد زنان سازمان ملل

علاوه بر مقابله با خشونت علیه زنان، باید به موضوعاتی نظیر اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، پیمان جهانی رعایت حقوق سیاسی و اجتماعی، پیمان جهانی اقتصاد، رعایت حقوق اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون حذف انواع خشونت و تبعیض جنسیتی از زنان و اعمال هر نوع تنبیه بدنی در مورد قشر زن در هر جامعه ای توجه شود. از طرفی کشورهای جهان باید به این موضوع توجه داشته باشند که پرداختن به موضوع حذف و مقابله با خشونت علیه زنان در اصل یک جامعه را به سوی رشد، شکوفایی و صلح پایدار رهنمون می‌کند.

فراموش شدگان کهریزک زنان



جمال حسینی

به تعداد تخت ها، نزدیک به ۶۰۰ زندانی، اصطلاحاً کف خواب هستند. این زندانیان در محل هایی که تخت وجود ندارد و در مقابل درب سرویس های بهداشتی می خوابند و غذا می خورند. هر

سوله که بیش از ۳۰۰ زندانی در آن جای داده شده است، دو سرویس بهداشتی و حمام دارد که در آن هم استحمام می کنند و هم ظرف و لباس می شویند. محل خاصی برای خوردن غذا وجود ندارد؛ هر زندانی بر روی همان تخت غذا می خورد، استراحت می کند و به کارهای روزمره ی خود می پردازد.

سوله ها نیز، فاقد اتاق است و تنها یک سالن بزرگ وجود دارد که در آن تخت های باقی مانده از دوران بهزیستی گذاشته شده است. هر سوله یک هواخوری دارد که نزدیک به ۲۰ نفر می توانند در آن تردد کنند.

روزانه سه وعده ی غذایی توزیع می شود و اگر زندانی به خود نجنبند، از وعده ی غذایی خبری نیست. ضرب و شتم و فحاشی چاشنی غذای هر روزه ی زندانیان است؛ چه بسا زندانیانی که برای دریافت جیره ی غذایی بیش تر و یا به دلیل نرسیدن سهم روزانه و اعتراض به مسئولین مورد ضرب و شتم قرار می گیرند.



وعده های غذایی یک نواخت است؛ سیب زمینی آب پز، ماکارونی و نان. یک نواختی وعده های غذایی موجب کمبود ویتامین و انواع بیماری ها شده است. بیماری های عفونی، هپاتیت و ایدز نیز در بین زندانیان شایع است و مسئولین تفکیکی برای زندانیان بیمار این چنینی قائل نیستند و از آن جایی که معاینات ماهانه و آزمایش پزشکی وجود ندارد، آمار دقیقی از زندانیان ایدزی و هپاتیتی هم وجود ندارد.

تا ساعت ۹ صبح، هر زندانی روزانه سه دقیقه اجازه ی تماس تلفنی دارد و برای تماس تلفنی بیش از سه دقیقه، باید اقدام به خرید نوبت کند؛ مثلاً زندانیان خارجی از تانزانیا و فیلیپین که در زندان کارهای خدماتی می کنند و در ایران کس و کاری ندارند، تماس های تلفنی روزانه ی خود را به زندانیان ایرانی می فروشند و بدین وسیله می توان بیش از سه دقیقه در روز با بیرون از زندان ارتباط گرفت.

در کیلومتر ۱۷ بزرگراه تهران- ورامین، نرسیده به شهر قرچک، تاسیساتی در نزدیکی جاده دیده می شود که از هفت سوله و یک ساختمان نوسازی تشکیل شده است. این مشخصات زندانی است که مسئولین نام آن را "ندامتگاه شهر ری" گذاشته اند و عامه ی مردم منطقه، آن را زندان قرچک ورامین می نامند. محسن منصوری، فرماندار ویژه ی شهرستان ورامین نیز، پیش تر در مصاحبه با رسانه ها، این زندان را متعلق به حوزه ی استحقاقی فرمانداری ویژه ی ری دانسته بود و گفته بود که آن جا، ربطی به شهرستان ورامین و بخش قرچک ندارد.

اردی بهشت ماه سال ۹۰ پس از تعطیلی بند نسوان زندان رجایی شهر کرج و انتقال جمعی از زندانیان سیاسی تبعیدی این زندان به این محل، نام این زندان و شرایط آن را بر سر زبان ها افتاد. شاهدان عینی که از رجایی شهر بدانجا منتقل شده بودند؛ می گویند: "زندان رجایی شهر در قیاس با این زندان بهشت است."

زمزمه ی انتقال زندانیان زن اوین به این محل موجب شد که رسانه های برون مرزی با حساسیت بیش تری به آن بپردازند، به طوری که یک

هفته پس از آن، بلافاصله محسنی اژه ای ترتیبات یک شوی تلویزیونی را انجام داده و بازدیدی از این زندان به عمل آورد؛ دوربین های تلویزیونی محلی را به تصویر کشیدند که کاملاً متفاوت با آن چه که در گزارشات رسانه های مستقل عنوان می شد، بود.

پس از آن تصاویری هم در رسانه های وابسته به

دولت از نظم و بهداشت محیط و مددکاران فعال در این زندان، به نمایش گذاشته شد و با منتفی شدن انتقال زندانیان اوین به زندان قرچک و انتقال زندانیان سیاسی رجایی شهر به زندان اوین، این موضوع دیگر از سوی رسانه های مستقل هم دنبال نشد و زندانیان قرچک ورامین به دست فراموشی سپرده شدند.

محمد رحیم یوسفی، رئیس این زندان است و معاونی به نام خانم رحیمی دارد. این زندان هم چنین، زیر نظر سازمان زندان های استان تهران اداره می شود و به گفته ی رئیس آن، تنها زندان زنان در جهان است. ساختمان این زندان پیش تر در اختیار بهزیستی برای بازپروری معتادان به مواد مخدر بوده و سپس به قوه ی قضاییه واگذار و همان محل تبدیل به زندان شده است که متشکل از هفت سوله است.

نزدیک به دو هزار زندانی در این زندان نگهداری می شوند که با توجه

بازدیدها فعال می شوند.

برای آن که تصویر درستی از شرایط وخیم این زندان به دست آورید، باید خود را به عنوان یک زندانی محکوم به ۱۵ سال حبس تعزیری در نظر بگیرید که مجبور است با این شرایط تحمل کیفر کند. زندگی بر روی یک تخت کثیف، صف های طولانی برای دریافت غذا، استفاده از



سرویس های بهداشتی و یا تلفن و غیره. تصور چنین شرایطی زمانی غیرممکن می شود که به مانند ماه گذشته، ۲۰ روز آب زندان هم قطع باشد و شما احتمالاً در این مدت طولانی قطعی آب، دچار عادت ماهیانه (قاعدگی) شده اید و البته که در همه حال هم، به دلیل سرویس های بهداشتی محدود، آبی برای شستشوی خود، در اختیار ندارید. کودکانی را تصور کنید که در کنار مادرانشان به دلیل نداشتن سرپرست با این شرایط زندگی می کنند؛ شرایط طاقت فرسای زندانی که در فصل سرما نیز وسایل گرمایشی مناسب ندارد، زندانی که تنها روزی سه ساعت آب گرم دارد که آن هم گاهی قطع می شود.

بازار سیاه دارو در زندان هم رواج دارد. بر اساس آخرین تحقیقاتی که صورت گرفته است، قیمت یک عدد قرص مسکن ایبوپروفن در این زندان، دو هزار تومان است. محلی به نام بهداری وجود دارد اما این محل حتی در زمان وجود بیمار اورژانسی هم، فعالیت نمی کند. دو ماه پیش یک زندانی به بهانه ی نبودن مامور اعزام، در حین زایمان در این زندان فوت نمود. نگهداری زندانیان با سن ۱۸ سال در کنار زندانیان ۵۰ ساله با جرائم



مختلف هم، یکی از معضلات دیگر این زندان است و تجاوز به زندانیان کم سن و سال از سوی زندانیان تبهکار، کابوس شبانه ی دختران زندانی است.

بر اساس تعریف سازمان زندان ها، زندان محلی است که در آن محکومانی که حکم آنان قطعی شده است، با معرفی مقامات قضایی صلاحیت دار قضایی و قانونی، برای مدت معین یا به طور دائم به منظور تحمل کیفر، با هدف حرفه آموزی، بازپروری و بازسازی نگهداری میشوند. اما چه بسا افرادی از فراموش شدگان کهریزک زنان که، با تحمل چنین شرایطی معمولاً به جامعه باز نمی گردند؛ آن ها ممکن است یا بر اثر ضرب و شتم ماموران و یا قتل توسط باندهای درون زندان و یا ابتلا به بیماری های واگیردار و خطرناکی چون ایدز و هپاتیت، جان خود را از دست بدهند.

در این زندان نزدیک به ۳۰ زندانی اعدامی وجود دارد که حکمشان از سوی دستگاه قضایی تأیید شده و در انتظار استیذان ریاست قوه ی قضاییه هستند. هم چنین ۱۶ زندانی اعدامی نیز در انتظار پاسخ دیوان عالی کشور به سر می برند. زندانیان محکوم به اعدام در کنار زندانیان محکوم به حبس هستند و عدم تفکیک جرائم

خطرات متعددی را برای زندانیان محکوم به حبس به همراه دارد. به عنوان مثال، چند ماه پیش دو تن از زندانیان اعدامی برای این که چند صباحی اجرای حکمشان به تعویق بیفتد، با هم دستی یک دیگر، یک زندانی دیگر را به قتل رساندند و در واقع این قتل و این گونه قتل ها در زندان، برای باز شدن پرونده ی جدید و تأخیر در اجرای حکم صورت می گیرد.

از سوی دیگر، رسیدگی پزشکی در این زندان وجود خارجی نداشته و

مسئولین زندان هم می گویند بودجه ای برای آن به ایشان تعلق نمی گیرد. مسئولین از ورود دارو توسط خانواده ها به بهانه ی کنترل ورود مواد مخدر جلوگیری می کنند و تنها دارویی که خانواده ها حق دارند به زندانیان بدهند، دارو برای بیماران قلبی است.

در اطراف زندان قرچک ورامین، مرداب و نی زار است و به همین علت حشرات موذی در فصل گرما زندگی را بر آن ها سخت تر می کند؛ مسئولین اما باز هم تدبیری ندارند. تنبیه زندانیان با استفاده از گارد ضد شورش مرد هم از نکات قابل توجه تنها زندان زنان است و در صورت شورش در زندان،

بدون رعایت موازین اخلاقی و انسانی ضرب و شتم زندانیان توسط مردان باتوم به دست انجام می گیرد.

سوالی که شاید هم چنان ذهن خواننده را درگیر می کند، این است: زندانی که، محسنی از او وارد آن شده و شویی تلویزیونی را هم در آن راه اندازی کرد، کجا بود؟ آن جا هم زندان قرچک ورامین است، اما چیزی که به بازرسان و خبرنگاران نشان می دهند "بند مشاوره" نام دارد که شهردار تهران، محمد باقر قالیباف، آن را احداث کرده است. این بند ظرفیت در حدود ۱۵۰ زندانی را دارد که در ازای پرداخت پول، زندانی می تواند وارد آن شود. هم چنین شرط دیگر برای ورود به این بند- که به بند قالیباف در بین زندانیان شهرت دارد- داشتن حکم کم تر از پنج سال است. این محل سرویس های بهداشتی تمیز، کتابخانه، دفتر مددکاری، بهداری و غیره هم دارد که البته بسیاری از این امکانات، تنها در زمان

پرونده ی ویژه

بازگشت مکتب خانه، نگاهی به یک هشدار



تاملی بر تفاهم نامه ی آموزش و پرورش با حوزه ی علمیه



*علی پورسلیمان

مسکوت ماند. با آغاز به کار دولت دهم و حضور حمیدرضا حاجی بابایی در این وزارت خانه، باز هم رابطه ی آموزش و پرورش با حوزه به یکی از دغدغه های اصلی وزارت خانه تبدیل شد.

وزیر جدید نیز سعی کرد هم چون وزرای دولت نهم، طرح هایی برای حضور قدرتمند حوزه در مسائل آموزشی و تربیتی تدوین کند.

اوایل خرداد ماه معاون وزیر آموزش و پرورش عازم قم شد تا با حوزه ی علمیه ی قم، درباره ی تغییر محتوای کتب درسی مذاکره کند. محی الدین محمدیان، رئیس سازمان پژوهش و برنامه ریزی وزارت آموزش و پرورش، در قم طی نشست با رئیس، معاونان و مدیران ارشد دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی علمیه ی قم، به بررسی محتوای کتابهای درسی پرداخت.

پس از روی کار آمدن دولت تدبیر و امید و انتخاب دکتر فانی برای وزارت آموزش و پرورش نیز، این مسئله تا مدتی مسکوت ماند تا این که اخیراً اداره ی کل آموزش و پرورش شهر تهران، تفاهم نامه ای را با مدیریت حوزه ی علمیه ی برادران استان تهران به امضا رساند.

در بخشی از این تفاهم نامه چنین آمده بود: "طی یک تفاهم نامه میان اداره ی کل آموزش و پرورش تهران و حوزه ی علمیه ی تهران، مدارس دولتی تحت پوشش این طرح، به مدارس وابسته به حوزه ی علمیه تبدیل می شود. بر اساس این سند، مدیریت حوزه با استقرار روحانی ثابت در این مدارس، مدیریت تربیتی مدارس را بر عهده خواهند گرفت."

در این سند، اداره ی کل آموزش و پرورش تهران، تعهداتی را به حوزه ی علمیه داده است که برخی از آن ها به شرح زیر است:

۳-۵: "تعیین مکان مشخص برای روحانی به عنوان دفتر کار برای ارائه ی مشاوره و یا پاسخ گویی به سوالات و ارتباط با خانواده ها"

با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد و انتخاب محمود فرشیدی برای وزارت آموزش و پرورش، مطالبات معیشتی و اقتصادی معلمان از دستور خارج و نیازها و اولویت های این وزارتخانه ی مادر، توسط فرشیدی و گروه همراه ایشان رقم زده شد.

فرشیدی و معاونان او باور داشتند که "اکثریت معلمان موجود براساس مکتب سکولاریسم تربیت شده اند و برحسب مکتب مذکور متعلمان را آموزش می دهند. آموزش و پرورش موجود بر پایه های مکتب استعماری سکولاریسم بنا گردیده و در جهت منافع مستکبران طراحی شده است."

از سویی، واقعیت های موجود در مدرسه و رفتار شناسی ارکان اصلی تعلیم و تربیت نشان می داد که معلمان درس دینی و نیز مربیان پرورشی در انجام رسالت خود یعنی تربیت دینی موفق نبوده اند.

فرشیدی از طیف اصول گرا بود و مدیریت کانون تربیت اسلامی فرهنگیان را بر عهده داشت. مجموعه ی این عوامل باعث شد تا وزارت آموزش و پرورش به گونه ای ضمنی یا غیر رسمی، حوزه ی علمیه را متولی اصلی "تربیت دینی" در مدارس دانسته و با این نهاد وارد مذاکره ی جدی شود و در حالی که چند ماه از حضور محمود فرشیدی در وزارت آموزش و پرورش نمی گذشت بحث ورود ۱۴ هزار روحانی به این وزارت خانه مطرح شد.

در سال ۸۵، همکاری دو نهاد آموزش و پرورش و حوزه ی علمیه وارد فاز اجرایی شد و ستادی برای همکاری حوزه و آموزش و پرورش تاسیس شد و طرح مدارس امین که با اسامی "مدارس پیش حوزه ای" و "مدارس وابسته به حوزه" هم شناخته می شود، از سال ۸۸ به تدریج به اجرا درآمد.

اما دوران وزارت فرشیدی کوتاه بود و وی از دولت کنار گذاشته شد تا علی احمدی بر مسند وزارت تکیه زند. احمدی نیز با مطرح کردن طرح واگذاری چهار هزار مدرسه به حوزه ی علمیه سعی کرد روابط آموزش و پرورش با نهاد روحانیت را گسترش دهد.

این اتفاقات در دوره ی دولت نهم تحقق نیافت و به نوعی

کارشناسی های لازم را با توجه به موانع و محدودیت های سازمانی مدنظر قرار دهند.

سازمان معلمان ایران ضمن درخواست لغو این تفاهم نامه، از مسئولان وزارت آموزش و پرورش مصرانه انتظار دارد تا در جهت برنامه های دولت تدبیر و امید حرکت کرده و میراث دار اقدامات نادرست و غیر کارشناسی وزرای قبلی نباشند...

پس از پافشاری سازمان معلمان ایران بر مواضع خود، اداره ی کل آموزش و پرورش تهران، طی نشستی با اعضای شورای مرکزی این تشکل، مسائل و نکاتی را پیرامون این تفاهم نامه بیان نمود.



در آیین نامه ای که در مورد اجرای این تفاهم نامه میان دو نهاد به تصویب رسیده است، بر حفظ استقلال آموزش و پرورش در عرصه ی مدیریت مدرسه بر اساس قوانین و برنامه های مصوب شورای عالی آموزش و پرورش و دستور العمل ابلاغی وزارت آموزش و پرورش تاکید شده و اتخاذ تصمیم در خصوص اصلاح یا استمرار اجرای این طرح به نتایج ارزشیابی اداره ی کل آموزش و پرورش منوط گردیده است.

در این طرح، مدارسی می توانند متقاضی حضور روحانی در مدرسه باشند که ارائه ی درخواست حضور "روحانی مدرسه" توسط مدیر مدرسه و پس از تصویب شورای مدرسه به مدیریت آموزش و پرورش منطقه ی مربوطه ارسال شود؛ هم چنین مدرسه ی متقاضی باید از فضای آموزشی و پرروشی مناسب برخوردار بوده و بتواند اتاق کاری را به روحانی مدرسه بدون ایجاد محدودیت و یا تبدیل کاربری فضاهای پرورشی و فرهنگی موجود در مدرسه، اختصاص دهد.

در واقع، از دید مسئولان آموزش و پرورش، اعزام روحانی به مدرسه سامان مند و نیز ضابطه مند شده و روحانیونی که با تعلیم و تربیت آشنا باشند می توانند وارد محیط مدرسه شوند. هم چنین در این آیین نامه تصریح شده است که "روحانی

۳-۸: "ابلاغ حکم روحانیون تعیین شده از طرف معاونت به مناطق و مدارس"

۳-۹: "حمایت و تامین نیازهای مالی و امکانات لازم به صورت ویژه"

۳-۱۰: "زمینه سازی برای استفاده ی مستمر از روحانی مدرسه و اساتید حوزه ی علمیه در جلسات خانواده ها، دانش آموزان و معلمان"

متعاقب رسانه ای شدن این تفاهم نامه، سازمان معلمان ایران به عنوان اولین تشکل معلمی در دوم دی ماه ۱۳۹۲ طی یک بیانیه به این تفاهم نامه اعتراض و خواهان لغو آن شد.

سازمان معلمان ایران در ۶ بند،

این تفاهم نامه را دارای قابلیت اجرایی ندانسته و نیازهای مهم تری را در کنار آن برشمرده بود.

در پایان این بیانیه ی مهم، چنین آمده بود: "مساجد با معماری خاص و نیز فضای روحانی که دارند، بهترین جا و مناسب ترین مکان برای انتقال و پرورش آموزه های دینی هستند." روحانیت با در اختیار داشتن حدود ۷۰ هزار مسجد و بیش از ۱۰ هزار امام زاده، پایگاه های نماز جمعه، کانال های صدا و سیما و غیره چه نیازی به ورود مستقیم به مدارس دارد؟ اگر در تربیت دینی مشکلی وجود دارد که دارد، آیا راه حل آن حضور مستقیم روحانیت در همه ی زمان ها و مکان ها می باشد؟ به گمان ما، این مشکل راه حل های دیگری دارد که باید آن را یافت.

رئیس جمهور محترم در جریان انتخابات اخیر فرمودند: من قبول دارم هر نظام سیاسی اجتماعی، تاکیدات ایدئولوژیک و سیاسی روی آموزش و پرورش دارد ولی در کشور ما نگاه سیاسی و ایدئولوژیک به آموزش و پرورش خیلی شدید است.

سازمان معلمان ایران به عنوان یک نهاد مدنی از مسئولان وزارت آموزش و پرورش به جد می خواهد تا قبل از هر گونه اقدام و فعالیت، به فرآیند نیازسنجی و بازخورد توجه داشته و

بار مالی برای آموزش و پرورش ایجاد نمی کند؛ نگارنده از وضعیت مالی و اعتبارات نهاد حوزه ی علمیه اطلاعی ندارد، اما مشاهدات و نیز اخبار رسیده حاکی از آن است که حوزه نتواند از عهده ی مخارج آن برآید.

التهایه این که، مسئولان فعلی آموزش و پرورش، اتهام شتاب زدگی در تغییر ساختار را به مسئولان قبلی وارد می کنند و این که مسئولان بدون توجه به ظرفیت ها و نیز ظرفیت سازی و اولویت بندی نیازها و بدون توجه به تناسب "ساختار- محتوا" شوک بزرگی را به پیکره ی نظام آموزش و پرورش وارد نمودند. در واقع، مسئولان قبلی می توانستند مطابق سند تحول بنیادین، اولویت های دیگری غیر از "تغییر ساختار" را در برنامه ریزی های خود و نیز "مدیریت تغییر" مد نظر قرار دهند. به نظر می رسد اجرای طرح "روحانی مدرسه" نیز مطابق این سند صورت گرفته است.

حال باید از مسئولان این پرسش را مطرح نمود که آیا در فرآیند نیازسنجی و نیز اولویت بندی نیازها، همان اشتباه مسئولان قبلی را مرتکب نشده اند...؟
* مسئول تشکیلات و برنامه ریزی سازمان معلمان ایران

مدرسه "موظف است در طول حضور در مدرسه، زیر نظر مدیر و با هماهنگی معاون پرورشی مدرسه فعالیت کند.

بدین ترتیب، جایگاه سازمانی روحانی در مدرسه نیز ظاهراً بر طبق این آیین نامه مشخص شده است؛ اما به نظر می رسد که با توجه به وضعیت وجود مدارس، این آیین نامه چندان قابلیت اجرایی نداشته باشد. در حال حاضر، بسیاری از مدارس به ویژه در دوره ی ابتدایی، فاقد آزمایشگاه، کتابخانه و حتی نمازخانه هستند و از کمبود فضای آموزشی و تربیتی رنج می برند.

از سوی دیگر، شالوده ی این طرح بر اساس این تفکر شکل گرفته است که متولیان آموزش دینی در کار خود موفق نبوده و این در واقع برگ آخری است که توسط طراحان برای احیای تربیت دینی در مدارس از طریق حضور مستقیم "حوزه" در "مدرسه" شکل گرفته است. بر این اساس و به لحاظ منطقی، این متولیان نمی توانند در جایگاه سازمانی از عوامل مدرسه و حتی مدیر مدرسه خط مشی بگیرند.

از نکات مهم و مثبت این آیین نامه آن است که پرداخت حق الزحمه ی روحانی مدرسه، بر عهده حوزه ی علمیه است و

کاریکاتور ماه



♦ کاری از علی شافعی

در تلاش برای بازگشت به عصر مکتب خانه ها



*رضا نجفی

ایران، بلکه دقیق تر از آن با نگاهی به تجربه ی امروزی کشورهایمانند افغانستان و پاکستان که هنوز نیز سنت مکتب خانه

در آن ها رایج است، می توان تخمین زد آموزش و پرورش زیر نظر روحانیت به چه نتایجی می تواند دست یابد.

چنین ارزیابی را خواننده خود به آسانی می تواند کرد و نیازی به درازه گویی در این باره نیست. در برابر شاید مناسب تر آن باشد که اشاره ای به تاریخچه ی برآمدن مدارس جدید در ایران و چگونگی رویارویی متولیان شیوه ی قدیم، یعنی سنت مکتب خانه ای با شیوه ی آموزش و پرورش مدرن به میان آید. به نظر می رسد سند اخیر نیز ادامه ی همین رقابت تاریخی میان دو شیوه ی یاد شده باشد.

بنیان گذاری شیوه ی جدید آموزش و پرورش در ایران را باید مدیون میرزا حسن تبریزی که بعدها به رشديه شهرت یافت، دانست. او فرزند یکی از علمای تبریز و حتی خود نیز در بیست و دو

سالگی امام جماعت یکی از مساجد تبریز بود. رشديه در همان عوالم جوانی مقاله ای را در نشریه ی ثریا می خواند که او را سخت تکان می دهد. در این مقاله آمده بود: «در اروپا از هر هزار نفر یک نفر بی سواد است و در ایران از هر هزار



مکتب خانه ای در زمان قاجار- عکس از آنتوان سوروگین

نفر یک نفر باسواد. و این از بدی اصول تعلیم است.» (۳) همین نوشته او را وامی دارد به فکر اصلاح شیوه ی آموزش و پرورش در ایران بیفتد. رشديه پس از سفرهایی به بیروت، استانبول

ماجرای انعقاد تفاهم نامه ای میان اداره ی کل آموزش و پرورش تهران و حوزه ی علمیه برای وابسته کردن شمار نامشخصی از مدارس دولتی به حوزه، خبری است که احتمالاً نیازی به یادآوری ندارد و خوانندگان محترم در نشریات دیگر یا دست کم در همین شماره ی نشریه ی خط صلح آن را خوانده اند. (۱)

بر همین استدلال نیازی نیز برای برشمردن تعهدات اداره ی آموزش و پرورش در قبال حوزه ی علمیه نیست و نیز پرداختن به این نکته که پیش از این هم مدیریت ۴۲۰۰ مدرسه، به حوزه ی علمیه واگذار شده بود. (۲)

از این رو می توانیم بدون پرداختن بیش تر به خبر، به پیشینه و پیامدهای آن بپردازیم. صرف نظر از میزان عملی بودن چنین طرحی، چنین اقداماتی را می توان گونه ای کوشش برای احیای فرهنگ و ساختار آموزش مکتب خانه ای تفسیر کرد، ساختاری که در گذشته ای نه چندان دور مدیریت آن بر عهده ی روحانیان یا اذتاب ایشان بود و با بروز انقلاب مشروطه و بعدها مدرن سازی نهادهای آموزشی، گام به گام و با مقاومت شدید این عرصه از دست

روحانیت خارج شد. اگر پدیده ی حکومت مذهبی در تاریخ ایران کمابیش نوظهور است، اما آموزش و پرورش با الگوی مذهبی پیش از این امتحان خود را پس داده و با نگاهی به تاریخچه و کارکرد آن می توان دریافت، به

رغم همه ی دگرگونی های رخ داده، تا چه میزان می توان به کارایی و موفقیت چنین الگویی دل بست. از آن گذشته نه تنها با بررسی تاریخ اسکولاستیک قرون وسطا در غرب و نیز حوزه های علمیه در

شکنند، به ضرب گلوله زخمی اش می کنند، مدارس اش را منفجر می کنند و حتی چندین دانش آموز را به قتل می رسانند.
در جلسه ای که رشدیه برای اقناع روحانیان داشت به گفته ی او

بنیان گذاری شیوه ی جدید آموزش و پرورش در ایران را باید مدیون میرزا حسن تبریزی که بعدها به رشدیه شهرت یافت، دانست. او فرزند یکی از علمای تبریز و حتی خود نیز در بیست و دو سالگی امام جماعت یکی از مساجد تبریز بود.

و مصر و تحقیق در شیوه های آموزشی نو، نخست در ایروان که اهالی آن جا به دلیل دیدن مدارس روسی برای آموزش و پرورش به شیوه ی مدرن مشتاق تر بودند، نخستین مدرسه ی ایرانی را برای

یکی از آقایان که مقام اش عالی تر از لیاقت اش است خودداری نتوانست. گفت: "اگر این مدارس تعمیم یابد یعنی همه ی مدارس مثل این مدرسه باشد، بعد از ده سال یک نفر بی سواد پیدا نمی شود. آن وقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد، معلوم است."

میرزا حسن مدیر مدرسه ی رشدیه پس از آن که در تبریز برای ایجاد مدارس زحمت کشیده بود، به تهران رفت. فریاد مقدسین بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده است؛ جماعتی بایی و لامذهب می خواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آن ها یاد بدهند. شیخ فضل ا... نوری در جلسه ای به ناظم الاسلام کرمانی درباره ی مدارس جدید می گوید: "ناظم الاسلام، تو را به حقیقت اسلام قسم می دهم. آیا این مدارس جدیده خلاف شرع

میرزا حسن مدیر مدرسه ی رشدیه پس از آن که در تبریز برای ایجاد مدارس زحمت کشیده بود، به تهران رفت. فریاد مقدسین بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده است؛ جماعتی بایی و لامذهب می خواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آن ها یاد بدهند.

مسلمان زادگان قفقاز تاسیس کرد و با روش های تدریس نوین توانست در ظرف شصت ساعت به نوآموزان خواندن و نوشتن را بیاموزاند. (۴)

پس از چهار سال تجربه ی موفق، ناصرالدین شاه که از سفر دوم فرنگستان به ایران بازمی گشت به هنگام گذر از ایروان از مدرسه ی رشدیه دیدار کرد و از رشدیه خواست برای تاسیس مدرسه ای مشابه به ایران بازگردد. اما متعصبان به شاه تفهیم کردند که تاسیس دبستان جدید، رواج قانون گرایی و برای سلطنت خطرناک است. از این رو رشدیه نیز تا مدت ها گرفتار

کارشکنی در امر بنیان گذاری مدرسه در ایران شد. او چند سال بعد (۱۳۰۵ ه.ق) نخستین بار در تبریز، مدرسه ی خود را بنیان گذاشت. اشتیاق مردم به با سواد شدن کودکان شان آن هم به این سهولت، باعث گرمی بازار مدرسه

نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقائد شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند؟" (۶)

اکنون به نظر می رسد وابسته کردن مدارس به حوزه های علمیه از سر ادامه ی همان نگرانی معروف روحانیان باشد؛ از تاثیر مدارس جدید در کساد گرداندن بازار دین. اما صرف نظر از درستی یا نادرستی این پندار، مشکل کار نقدهایی است که می توان به این طرح وارد کرد. آشکار است که ارائه ی چنین طرحی موجب نگرانی و ناخرسندی آموزگاران و عمده ی کارشناسان آموزشی شده است.

منتقدان اشاره کرده اند که سپردن اداره ی تربیتی دانش آموزان به روحانیون، خلاف قانون اساسی است؛ نه تنها به این

شد. اما مکتب داران که دکان خود را کساد دیدند و پیشرفت مدرسه ی جدید را مخالف مصالح خود دانستند، به جنب و جوش افتاده و رئیس السادات، یکی از علمای بی علم را وادار نمودند، رشدیه را تکفیر و فتوای انهدام مدرسه ی جدید را صادر کند. بدین ترتیب اجامر و اوباش که همیشه منتظر فرصت هستند، با چوب و چماق به خدمت شاگردان دبستان و معلمین رسیدند. رشدیه نیز شبانه به مشهد فرار کرد. (۵)

از آن پس به بعد داستان زندگی پر فراز و نشیب رشدیه تا هنگام مرگ عبارت بود از پایداری و سماجت برای تاسیس مدارس جدید از یک سو و تکفیر و حمله به این مدارس از سوی مکتب داران و گریزها و بازگشت های او برای ادامه ی کار. در این سیر ده ها بار رشدیه کتک می خورد، دست و پایش را می

دلیل ساده که اگر والدین رضایتی با چنین طرح هایی می داشتند اصولاً از همان آغاز کودکان خود را به جای مدرسه به حوزه می فرستادند، بلکه از آن رو که سیستم آموزش و پرورش تحت اداره و مسئولیت وزیر آموزش و پرورش و مهم تر از آن دولت به شمار می رود که از مردم رای اعتماد گرفته است. "حوزه ی علمیه دارای هیچ جایگاهی در قانون اساسی نیست و هیچ مقامی در آن به مردم پاسخگو نیست. این که گفته شود وزیر آموزش و پرورش این نظارت را انجام می دهد کافی نیست چون نص صریح تفاهم نامه این حقوق را به حوزه علمیه سپرده است. همین الان در مدرسی که در تهران به حوزه ی علمیه سپرده شده است، بازرسانی از حوزه ی علمیه برای سرکشی به این مدارس می روند. وزیر آموزش و پرورش دولت، بر اساس کدام ماده ی قانون اساسی حق خود را یعنی حق مردم را برای نظارت واگذار کرده است؟" (۷)

اما به رغم غیر قانونی بودن چنین تفاهم نامه ای چرا حوزه ی علمیه مایل به اجرا شدن چنین طرحی است؟ منتقدان حوزه را متهم می کنند که در چنین طرح هایی به دنبال کسب منافع مادی برای روحانیان تازه کار خود است و نیز جذب نیروهای جدید در جوی که استقبالی برای طلبه شدن جوانان و نوجوانان وجود ندارد. به نظر می رسد این اتهام تنها از سوی منتقدان بیان نمی شود بلکه طرفداران

حوزه ی طرح نیز با زبانی دیگر بر این امر صحنه می گذارند. اما در این میان پرسش اساسی این است: روحانیان که افزون بر حوزه های علمیه به رغم در دست داشتن بیش ترین مناصب و جایگاه های دولتی، مساجد، صدا و سیما، امامزاده ها، پایگاه های بسیج، دفاتر نظارتی در نیروهای مسلح و دانشگاه ها و غیره و به رغم برخوردار بودن از بودجه های هنگفت، تاکنون در جلب و جذب جوانان و نوجوانان و بلکه عموم مردم به دین ناموفق بوده اند، چگونه می توانند مدعی توفیق در مدارس باشند؟ پرسشی که بی گمان پاسخ روحانیان به آن، با کارنامه ناموفق کاری خود، چندان آسان نمی تواند بود.

*نویسنده و منتقد ادبی

۱- خبرگزاری هرانا، ششم دی ماه سال ۱۳۹۲

۲- تارنمای بی بی سی فارسی، ۲۵ آذر ماه سال ۱۳۹۲

۳- رک به دانشنامه آزاد ویکی پدیا، مدخل حسن رشیدی

۴- آجودانی، ماشاء..، مشروطه ی ایرانی، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۶، ص ۲۶۱

۵- پیشین، ص ۲۶۵-۲۶۷

۶- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ج اول، رودکی

۷- رمضان پور، علی اصغر، درباره ی سپردن کودکان مردم به روحانیون در مدارس،

تارنمای مرکز دمکراسی برای ایران، ۲۷ آذر ماه سال ۱۳۹۲

مکتب خانه ی روستای پلان در سیستان و بلوچستان - عکس از فارس





گفتگو از پانته آ بهرامی

شیرین عبادی: حوزه ی علمیه صلاحیت رسیدگی به امور دانش آموزان را ندارد

شیرین عبادی، جزو اولین زنان قاضی در ایران است که پس از انقلاب بهمن ۵۷ و با تغییر قوانین سیاسی- اجتماعی کشور، نتوانست به امر قضاوت ادامه دهد. وی هم چنین اولین و تنها ایرانی ست که تاکنون موفق به دریافت جایزه ی صلح نوبل شده است. وی به علاوه، از سرشناس ترین فعالین حقوق زنان و کودکان ایرانی به شمار می رود.

از خانم عبادی پرسیدیم که آیا اساساً آموزش و پرورش، تحت سایه ی مذهب، با اصول حقوق بشری هم خوانی دارد و پیامدهای آموزش و پرورش ایدئولوژیک، برای جامعه چیست؟

وی ضمن اشاره به آزادی در انتخاب مذهب که از اصول بنیادین حقوق بشر به حساب می آید، به خط صلح می گوید: «آموزش و پرورش ایدئولوژیک، یکی از بی محتوا ترین پیام هایی است که در این دوران شنیده ام.» و معتقد است که «در بهترین حالت، کودک با ایستی با ادیان مختلف و هم چنین ایدئولوژی های گوناگون آشنا شود تا وقتیکه به سن بلوغ رسید، بتواند با آگاهی راه و روش خودش را انتخاب کند.»

گفتگوی اختصاصی خانم عبادی با ماهنامه ی خط صلح در پی می آید:

دارند، باعث می شود که اقلیت های مذهبی از قبیل سنی های ایرانی و هم چنین سایر اقلیت های غیر اسلامی مانند یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان و حتی بهاییان تحت تعلیماتی قرار بگیرند که مغایر با مذهب خانوادگی شان است. این موضوع از این جهت هم با کنوانسیون بین المللی حقوق کودک و کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی مغایرت دارد.

ضمن این که، این قضیه اجباری ست و اجبار به دو صورت ممکن است پیش بیاید؛ یکی اجباری که ظاهر و آشکار است، مثلاً امتیازات کسی را برای این که تغییر مذهب بدهد، قطع می کنند. یک بعد دیگر هم، به صورت پنهان است، یعنی کسی را از ابتدای کودکی بر خلاف مذهب خانوادگی اش تحت



تعلیمات و شست و شوی مغزی قرار می دهند و در حقیقت او را وادار می کنند، راهی را انتخاب کند که آن ها به کودک آموخته و متمایل به آن هستند که این هم در حقیقت نوعی از اجبار معنوی است که در حقوق بشر پسندیده نیست.

خط صلح بسیاری از مسئولین و نمایندگان مجلس در ایران معتقدند که آموزش و پرورش اساساً باید ایدئولوژیک باشد. به نظر شما پیامدهای آموزش های ایدئولوژیک در سطح

خط صلح اساساً به نظر شما همکاری دائم آموزش و پرورش تهران با حوزه ی علمیه چه معنایی دارد؟ آیا این تنها منجر به افزایش آموزش های مذهبی می شود و یا قصد جا اندازی یک فرهنگ مذهبی را دارد؟

هر دو جنبه مورد نظر مسئولین حکومتی بوده و با توجه به این که حوزه های علمیه تخصص تعلیم و تربیت ندارند و فقط در یک

رشته ی خاص، یعنی در امور مذهبی، دانش داشته و فعالیت می کنند، انجام این امر نه تنها نتیجه ای که مد نظر آن هاست را حاصل نمی کند که در دراز مدت، باعث افت تحصیلی دانش آموزان هم خواهد شد.

خط صلح به نظر شما آموزش و پرورش تحت

سایه ی مذهب، اساساً با اصول حقوق بشری هم خوانی یا هماهنگی دارد؟

خیر، یکی از اصول بنیادین حقوق بشر، آزادی در انتخاب مذهب است که این اصل حتی در مورد افراد کم تر از هجده سال نیز می بایستی رعایت شود و از سوی دیگر، احترام به سنت های خانوادگی در کنوانسیون حقوق کودک که دولت ایران نیز به آن پیوسته، مورد تاکید است. بنابراین سپردن مدارس به حوزه های علمیه، که فقط قسمتی از فقه اسلامی (شیعه) را تدریس می کنند و در آن تخصص

مدارس برای جامعه چه هست؟

آموزش و پرورش ایدئولوژیک، یکی از بی محتوا ترین پیام هایی است که در این دوران شنیده ام. دروسی مانند: فیزیک، شیمی، زیست شناسی و کامپیوتر چگونه می تواند ایدئولوژیکی



عکس ها از تایم

کودکان و نوجوانان است، اما این افراد به میزان کافی شغل در اختیار ندارند و آمار بیکاری هم در بین آن ها بالاست؛ حالا یک گروه دیگری که این تخصص را ندارند هم، بر آن ها ترجیح می دهیم که این تبعیضی آشکار است.

آیا به نظر شما

این حرکت سیاسی است و یا اساساً برای ایجاد شغل است؟

هم برای ایجاد شغل و هم ایجاد رضایت بین گروهی است که خودی محسوب می شوند؛ طبیعتاً این طرح جنبه ی سیاسی دارد و مسئله، آموزش تنها نیست.

دبیر ستاد همکاری حوزه و آموزش و پرورش مدعی

شده که سرمایه گذاری در مقاطع پیش دبستانی و دبستان، ماندگارترین سرمایه گذاری است که حوزه بر اساس رسالت تربیتی خود از سال ها قبل هم همکاری هایی با آموزش و پرورش داشته، به نظر شما حوزه ی علمیه چه نوع سرمایه گذاری می تواند روی کودکان، آن هم در این سن پایین داشته باشد؟ آیا شما این را موضوعی نگران کننده می دانید؟

حوزه ی علمیه صلاحیت رسیدگی به امور آموزشی کودکان قبل از دبستان را ندارد؛ همان طوری که صلاحیت رسیدگی به امور دانش آموزان را هم ندارد و طبیعتاً سپردن سرنوشت کودکان به دست افرادی که فاقد تخصص در

این زمینه هستند و به آموزش و پرورش صرفاً از جنبه ی ایدئولوژیکی، آن هم نوعی از ایدئولوژی که خودشان به آن معتقد

هستند، باعث ایجاد مشکلاتی در آینده ی نسل جوان خواهد شد و این کار را من به صلاح نمی بینم.

برخی از اقلیت های مذهبی در ایران مثل بهاییان و

باشد؟ علم، علم است. آن چه که نهایتاً می تواند ایدئولوژیک باشد، یک یا دو درس بیش تر نیست که آن هم اساساً درست نیست و نباید با یک ایدئولوژی خاص به کودکان و نوجوانان تدریس شود. بایستی مذاهب مختلف، عقاید گوناگون و ایدئولوژی های متفاوت به دانش آموزان تدریس شود و به آن ها حق انتخاب در آینده داده شود.

خانم عبادی در شرایطی به سر می بریم که دانش

آموزان از زاویه ی کمبودهایی نظیر آموزش های بهداشتی در رنج هستند و یا این که با انواع محرومیت ها در زمینه ی امکانات روبه رو هستند. به نظر شما الویت دادن به حوزه و روحانیون در مدارس را باید یک اقدام آموزشی تلقی کرد یا یک حرکت سیاسی از سوی حوزه؟ دلیل این حرکت به نظر شما چه هست؟

این طرح در صورتی که اجرایی بشود، با توجه به بودجه ای آموزش و پرورش متعهد شده به آن تخصیص دهد، باعث ایجاد اشتغال و در آمد برای گروهی از مردم، یعنی روحانیون، بدون توجه

به این که تخصص لازم و کافی را در این امر داشته باشند، خواهد شد و این در حقیقت علاوه بر سایر معایبی که پیش تر اشاره کردم، نوعی تبعیض نیز محسوب

می گردد. به عبارت بهتر، در شرایطی که ما در کشور فارغ التحصیلانی داریم که در دانش سراهای مقدماتی و عالی درس خوانده اند و تخصص آن ها صرفاً در زمینه ی آموزش و پرورش به

آموزش و پرورش ایدئولوژیک، یکی از بی محتوا ترین پیام هایی است که در این دوران شنیده ام. دروسی مانند: فیزیک، شیمی، زیست شناسی و کامپیوتر چگونه می تواند ایدئولوژیکی باشد؟ علم، علم است.

یهودیان از محرومیت های آموزشی به خاطر باورهای مذهبی شان برخوردارند به نظر شما حضور روحانیون در

مدارس به خصوص برای اقلیت ها شرایط را برای آن ها سخت تر می کند؟

طبیعتاً اگر این طرح اجرا شود چون به وسیله ی روحانیون شیعه اجرا خواهد شد، کار بر اقلیت های مذهبی غیر شیعه از جمله سنی ها، بهاییان، یهودیان، مسیحیان و غیره دشوارتر خواهد شد.

خط در بسیاری از کشورها مثل آلمان، آموزش های مذهبی در سطح مدارس اختیاری است. البته از سمت والدین تصمیم گرفته می شود که کودک بعد از بلوغ بتواند مذهب خود را انتخاب کند. به نظر شما این مدل، مدل قابل قبولی است؟

همان طور که گفتیم بهترین حالت این است که کودک با ادیان مختلف و هم چنین ایدئولوژی های گوناگون آشنا شود تا وقتیکه به سن بلوغ رسید، بتواند با آگاهی راه و روش خودش را انتخاب کند.

خط آیا شما از پیشنهاد ممنوعیت یا حداقل اختیاری کردن آموزش های مذهبی در مدارس عمومی ایران حمایت می کنید؟

به نظر من این مسئله باید به انتخاب والدین اطفال باشد؛ یعنی این والدین یک کودک هفت یا هشت ساله هستند که بایستی تشخیص دهند که این کودک تحت آموزش مذهبی قرار بگیرد یا نه. این به تکالیف دولت مربوط نمی شود و جزو اختیارات آن هم نیست؛ بلکه جزو تعلیم و تربیتی است که خانواده بایستی به کودک بدهد.

به نظر من کلیه ی مذاهب و حتی سوسیالیسم بایستی به صورت یکسان به کودکان آموخته شود. به جای این که ممنوع کنیم که آن ها چیزی ندانند و در جهل بزرگ شوند، بایستی آن ها را با جنبه های مختلف ادیان و ایدئولوژی هایی که وجود دارد از جمله بودائیزم، هندوئیسم، مذاهب ابراهیمی و حتی آنتیزم آشنا کنیم. کودکان

بایستی دلایل مختلف افکار گوناگون را بدانند تا بتوانند به درستی تشخیص بدهند وگرنه اگر ما کودکی را در جهل نگاه داریم و

بگوییم که هیچ نوع مذهبی به وی تدریس نشود، این در آینده چون چیزی نمی داند، طبیعتاً هر انتخابی که داشته باشد، چندان درست نیست. پس همان طور که گفتیم، ضمن این که ادیان الهی را بایستی

این طرح در صورتی که اجرایی بشود، با توجه به بودجه ای آموزش و پرورش متعهد شده به آن تخصیص دهد، باعث ایجاد اشتغال و درآمد برای گروهی از مردم، یعنی روحانیون، بدون توجه به این که تخصص لازم و کافی را در این امر داشته باشند، خواهد شد.

به او یاد بدهیم، ادیان و ایدئولوژی هایی که معتقد به وجود خدا نیستند هم بایستی به کودکان تدریس شود. خلاصه ی همه ی ایدئولوژی ها بایستی به کودکان طی سال های تحصیل، تدریس شود تا بتوانند با چشم باز آن چه را که می پسندند و عقل آن ها درست می آید، انتخاب کنند.

بنابراین باز هم در خانواده های مذهبی، بچه های مذهبی رشد خواهند کرد به این خاطر که والدین آن ها به هر حال معتقدند که فرزندان شان باید آموزش های مذهبی را ببینند و در نهایت کودک این اختیار را نخواهد داشت که مذهبش را انتخاب کند...

به هر حال کودک، خواه یا ناخواه مقداری تحت تاثیر خانواده قرار می گیرد؛ یعنی کودکی که در یک خانواده ی بنیادگرا بزرگ می شود، طبیعتاً افکارش متفاوت خواهد بود با کودکی که در یک خانواده ی آنتیست بزرگ می شود. یعنی اساساً بچه ای که از کودکی شنیده است خدایی وجود ندارد، طبیعتاً طرز تفکرش با بچه ای که هر روز صبح با صدای اذان و یا زنگ کلیسا از خواب بیدار می شود، فرق می کند. این مسئله وجود دارد؛ ولیکن تا زمانی که

حوزه ی علمیه صلاحیت رسیدگی به امور آموزشی کودکان قبل از دبستان را ندارد؛ همان طوری که صلاحیت رسیدگی به امور دانش آموزان را هم ندارد.

کودکان تحت سرپرستی خانواده ها هستند و به وسیله ی آن ها اداره و بزرگ می شوند، امکان پذیر و عملی نیست که قانونی در کشوری

گذاشته شود که خانواده را منع کنند که چنین مسائلی را به بچه ها تدریس نکنند و به همین دلیل است که این ممنوعیت را حتی شما در کشورهای اروپایی هم نمی بینید، یعنی در آلمان هم هیچ قانونی نیست که خانواده را از این که شما در منزل آموزش مذهبی به بچه ها نیابستی بدهید، منع بکنند...

خط متشکرم از وقتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

جدایی مذهب از مدارس در غرب، چرا و چگونه؟



مصطفی رحمانی

«کلازون» در سال ۱۹۵۲،
«انگل» در مقابل «ویتالی»
در سال ۱۹۶۲، «مدرسه‌ی
بخش اینگتون» در مقابل
«شمپ» در سال ۱۹۶۳،

«پرسون» در مقابل «آرکانزاس» در سال ۱۹۶۸، «استون» در مقابل
«گراهام» در سال ۱۹۸۰، «آگوستینی» در مقابل «فلتون» در سال
۱۹۹۷ و «میتچل» در مقابل «هلمس» در سال ۲۰۰۰ اشاره کرد. در
ادامه هر یک از آن‌ها به طور مختصر شرح داده خواهد شد.

مک کالوم در مقابل هیئت آموزش و پرورش (۱۹۸۴)

این پرونده شروع
جنبش جدایی مذهب از
مدارس بود. خانم مک
کالوم که یک آنتیست
بود، در شکایت خود
مبنی بر نقض متمم اول
قانون اساسی ایالات
متحده (جدایی دین از
دولت)، دو دلیل برای
غیر قانونی بودن فعالیت
های مذهبی در مدارس



عنوان کرد: اول این که آموزش و پرورش در مدارس دولتی که با
مالیات مردم اداره می‌شود، در حال کمک به ساختارهای مذهبی
است. دوم این که اگر چه این کلاس‌ها اجباری نیست اما حاضرین
و غایبین به مسئولین مدرسه گزارش می‌شوند که «مخاطبین اسیر»
برای مدرس مذهبی تشکیل می‌دهند. دیوان عالی کشور آمریکا در
این پرونده با ۸ رای موافق و یک مخالف، به نفع خانم مک کالوم
رای داد و آن کلاس‌ها را غیر قانونی دانست.

زوراج در مقابل کلازون (۱۹۵۲)

در این پرونده، دیوان عالی کشور آمریکا، قانونی را که ایالت
نیویورک وضع کرده بود، مورد بررسی قرار داد. این قانون به دانش
آموزان اجازه می‌داد تا در زمان کلاس‌ها برای فعالیت‌های مذهبی

با شروع عصر رنسانس، انسان به مدنیت می‌رسد و به علوم و
هنر و زیبایی‌شناسی و دیگر مقولات علمی روی می‌آورد.
دانشمندان، فلاسفه و نویسندگان در این میان، سهم به‌سزایی ایفا
کرده‌اند. دانشمندان با تفحص در علوم جدید به دستاوردهای
جدیدی می‌رسند. به این ترتیب، رنسانس جهشی می‌شود تا مردم
اروپا با انقلابات خود، هم از دیگر ملل جهان پیش بیفتند و هم
کلیساها و پاپ را از قدرت پایین بکشند و در واتیکان و درون
کلیساها محصور و منزوی کنند.

بعد از این که کلیساها در غرب، قدرت را به دست گرفتند و سده
ها حاکمیت کردند، در قرن هجدهم و با عصر روشنگری کم‌کم
آگاهی انسان‌ها بالا رفت؛ علم پیشرفت کرد و آرام آرام زمزمه‌های

نقد علنی مذهب آغاز
شد. به مرور زمان و با
ظهور سرمایه‌داری و با
بالا گرفتن مبارزه‌ی
طبقاتی، نقد مذهب نیز
علنی‌تر و گسترده‌تر
شد. سرانجام در اثر
مبارزه‌ی پیگیر
روشنفکران، کارگران و
مردم آزادی‌خواه،
قدرت از کلیساها سلب

شد و مذهب نیز اجباراً به حوزه‌ی خصوصی رانده شد.

هم‌چنان مذهب در مدارس حضور می‌یافت. اما چه طور بعد از
جدایی مذهب از سیاست، جدایی مذهب از مدارس اتفاق افتاد؟ در
این مقاله سعی شده است به طور اجمالی روند این رویدادها، چرایی
و چگونگی آن، به طور ویژه در آمریکا مورد بررسی قرار گیرد.

با شروع دهه‌ی چهل میلادی، فعالیت‌های گروه‌های مذهبی
یهودی، کاتولیک و پروتستان در مدارس آمریکا به اوج خود رسید.
اما در اواخر این دهه و دهه‌های بعدی، با اعتراضات و شکایات
برخی والدین دانش‌آموزان، پرونده‌هایی در دادگاه‌های مناطق
مختلف آمریکا تشکیل شد و دیوان عالی کشور در مورد آن‌ها رای
صادر کرد. از مهم‌ترین این پرونده‌ها می‌توان به «مک کالوم» در
مقابل «هیئت آموزش و پرورش» در سال ۱۹۸۴، «زوراج» در مقابل

تحت متمم اول و چهاردهم قانون اساسی، نقض می کند.

اپرسون در مقابل آرکانزاس (۱۹۶۸)

این پرونده بر خلاف دیگر پرونده ها، بحث مذهب در مدرسه نبود، بلکه بحث تدریس تکامل انسان در مدارس بود. دیوان عالی کشور امریکا تدریس تکامل انسان را نیز مانند مذاهب، در مدارس، خلاف قانون اساسی دانست. در این پرونده و پیش از ده پرونده ی دیگر بین سال های ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۵ میلادی، رای دادگاه های دیوان عالی کشور مانع تدریس دو نظریه ی «خلقت» یا «تکامل» انسان در مدارس شد و هر دو را نقض متمم چهاردهم قانون اساسی ایالات متحده دانست.

استون در مقابل گراهام (۱۹۸۰)

دیوان عالی در این پرونده، اساسنامه ی کنتاکی مبنی بر نصب پوستر ده فرمان موسی بر دیوارهای کلاس های مدرسه را، علی رغم هزینه خصوصی آن ها، نقض متمم اول قانون اساسی تشخیص



داد. دادگاه گفت درست است که این پوسترها با هزینه ی بخش خصوصی خریداری شده اند، اما نصب آن ها در کلاس های مدارس عمومی، باعث نقض قانون اساسی می شود.

آگوستینی در مقابل فلتون (۱۹۹۷)

این پرونده، رای مجدد به پرونده ی آگولار در مقابل فلتون در سال ۱۹۸۵ بود. در آن پرونده، دادگاه رای داده بود که معلمان مدارس دولتی نمی توانند در مدارس خصوصی مذهبی، تدریس کنند. اما در دعوی مطرح شده توسط آگوستینی، دیوان عالی رای داد تا زمانی که موضوع آموزش این معلمان در مدارس مذهبی، مفاد سکولار و بی طرف است، تضادی با متمم قانون اساسی ندارد. این پرونده از آن جا حائز اهمیت است که نشان گر تصحیح و توسعه ی تصمیمات قضایی در ارتباط با متمم اول قانون اساسی ایالات متحده می باشد.

(با تأییدیه ی کتبی از ارگان مورد نظر مانند کلیسا و امثالهم) از مدرسه خارج شوند. مدرسه هم هیچ گونه پشتیبانی مالی و یا کمکی از آن فعالیت ها نمی کرد. دادگاه در این پرونده با شش رای موافق و سه رای مخالف به نفع این قانون رای داد و آن را نقض متمم اول قانون اساسی ندانست.

انگل در مقابل ویتالی (۱۹۶۲)

دادگاه در این پرونده، علیه یک دعای رسمی برای قرائت در مدرسه رای داد. این شکایت توسط خانواده های یهودی دانش آموزان مدارس دولتی مطرح شد؛ مبنی بر این که کلمه ی «خدای متعال» در دعای رسمی مدارس، با باورهای آن ها در تعارض است.

شاکیان بر این باور بودند که خواندن چنین دعایی در هنگام شروع مدرسه، متمم اول قانون اساسی را نقض می کند. در بیانیه ی دادگاه که توسط قاضی هوگو بلک خوانده شد، رای دادگاه با شش موافق و یک مخالف علیه قرائت دعای نوشته شده توسط

دولت در مدارس بود و آن را نقض قانون اساسی تشخیص دادند. در این دادگاه یکی از قاضی ها به دلیل سکتته غایب بود و دیگری در پرونده شرکت نکرد. دادگاه درباره ی اهمیت جدایی کلیسا و دولت توضیح داد و خواندن دعا را یک فریضه ی مذهبی دانست که وجودش در مدرسه نقض قانون اساسی است.

مدرسه ی بخش ایبنگتون در مقابل شمپ (۱۹۶۳)

دیوان عالی کشور امریکا در این پرونده با هشت رای موافق و یک رای مخالف به نفع شاکی، ادوارد شپمن، رای صادر کرد و خواندن انجیل در مدارس را نقض قانون اساسی دانست. پرونده ی ایبنگتون، با شکایت آقای شپمن در دادگاه محلی آغاز شد. وی علیه قانون ایالت پنسیلوانیا که مدارس را ملزم کرده در شروع هر روز مدرسه حداقل ده آیه از انجیل، بدون توضیح خوانده شود، طرح دعوی کرد. او گفت این قانون ایالتی حقوق فرزندانش را

میتچل در مقابل هلمس (۲۰۰۰)

تیلور این گونه تداعی اش می کند: "حرکت از جامعه‌ای که در آن اعتقاد به خدا به چالش کشیده نشده و بدون مشکل است، به سوی جامعه‌ای که در آن درک شده اعتقاد به خدا، انتخابی است میان دیگر انتخاب‌ها که اغلب ساده‌ترین برای به آغوش کشیدن نیست." دوم، بسیاری از پژوهشگران دینی بر این باورند که امریکا، بعد از هند، بیش‌ترین گوناگونی مذهب را داراست. نقش مدارس سکولاریزه شده در آموزش دانش‌آموزان شهروند جامعه‌ی بسیار مذهبی اش که بسیار هم گوناگون هستند، چه می‌تواند باشد؟

برای مطالعه‌ی بیش‌تر رجوع شود به:

۱. موسسه‌ی اطلاعات حقوقی امریکا، دانشکده‌ی حقوق دانشگاه کرنل (وبسایت)
۲. کر میت، ال هال، راهنمای آکسفورد در مورد دیوان عالی ایالات متحده‌ی امریکا
۳. آلی، رابرت اس، قانون اساسی و مذهب: مهم‌ترین پرونده‌های دیوان عالی ایالات متحده در مورد کلیسا و دولت، ۱۹۹۹
۴. واشتی، مک کالوم، مبارزه‌ی یک زن به تنهایی، موسسه‌ی آزادی از مذهب، ۱۹۹۳
۵. لارسون، ادوارد جون، آزمون و خطا: مباحثه‌ی امریکایی درباره‌ی خلقت و تکامل، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۳

در فاصله‌ی نیمی از سال ۲۰۰۰، حدود ۳۰ درصد بودجه‌ی بخش ۲ در شهر جفرسون پریش، در ایالت لوئیزیانا به مدارس مذهبی خصوصی داده شد. مالیات دهندگان (مردم) دعوی تنظیم کرده و این اقدام را در تعارض با متمم اول قانون اساسی دانستند. لی بوتی، نماینده‌ی والدینی بود که مخالف کمک دولتی به این مدارس در لوئیزیانا بودند؛ با این تفسیر که "تلاش تاریخی ما بر این اساس بود که مالیات دهندگان نبایستی بودجه‌ی مدارس مذهبی را تأمین کنند." اما دادگاه طی دو مرحله، این اقدام را نقض قانون اساسی ندانست چراکه این کمک‌ها صرف اهداف غیر مذهبی می‌شدند.

امروزه، امریکا با دو واقعیت رقیب مواجه است که الزاماً با هم ناسازگار نیستند. نخست، امریکایی‌ها از دوره‌ی سکولار صحبت می‌کنند، فیلسوف چارلز تیلور کتاب "عصر سکولار" را می‌نویسد. این سکولاریسم نه نتیجه‌ی مذهب جامعه است و نه اعتقادات و عمل مذهبی اشخاص، بلکه حاصل مدرنیته می‌باشد.

عکس ماه

محمدعلی محمدیان، معلم مریوانی برای همدردی با شاگرد بیمارش، که با سرطان دست و پنجه نرم می‌کند، سر خود را تراشید.



اسماعیل عبدی: حضور مستمر روحانیون در مدارس، توهین به معلمان است

گفتگو با اسماعیل عبدی، دبیر کل کانون صنفی معلمان ایران (تهران)



گفتگو از آذر طاهر آبادی

سیستم آموزش و پرورش ایران، با مشکلات جدی از قبیل کمبود بودجه و کمبود مربیان بهداشت و ورزش مواجه است؛ با این وجود طبق تفاهم نامه ای که به تازگی بین اداره ی کل آموزش و پرورش شهر تهران و حوزه ی علمیه ی تهران منعقد شده، آموزش و پرورش متعهد شده است که از این پس هزینه های روحانی حاضر در مدرسه را هم متقبل شود و یک ردیف بودجه برای این امر اختصاص دهد.

با اسماعیل عبدی، دبیر کل کانون صنفی معلمان ایران (تهران)، حول موضوع این تفاهم نامه، گفتگویی داشته ایم.

آقای عبدی در رابطه با این تفاهم نامه می گوید: "به نظر می رسد، نظام فکر می کند که با این کار می تواند شرایط را از لحاظ ایدئولوژیکی تقویت کند که بعید می دانم توفیقی در این قسمت حاصل شود." وی معتقد است که حضور مستمر روحانی در جلسات خانواده ها، دانش آموزها و معلم ها، به قصد توجیه، توهین به معلمان محسوب می شود.

به دلیل این که برنامه ریزی، متناسب با رشد تکنولوژی نبود. با توجه به این که آموزش و پرورش ما به شکل عاریتی است و ساختار آموزش و پرورش ما از غرب الگو می گیرد، ولی متناسب با آن، ساختار حرکت نکرد و اجازه ندادند که مدارس به روز شود. به جای

آن که بیایند مدارس را به سمت تکنولوژی روز ببرند، آمار سازی کردند و با قرار دادن یک لپ تاپ و یا یک کامپیوتر، آن را هوشمند نامیدند و خب ما در علوم روز از دنیا عقب هستیم و در مبانی اعتقادی هم با توجه به این که دانش آموزها در مسائل مختلف اجتماعی به شکل کانالیزه وارد مبانی اعتقادی می شوند و نیاز دارند که آموزش ببینند، ولی چون روی آن خوب آموزش داده نمی شود و خوب بهره برداری نمی گردد، می بینیم که شاهد موفقیت نیستیم؛ یعنی در واقع نظام به آن چیزی که پیش بینی و سرمایه گذاری کرده بود تا برسد، در حال حاضر به علت این که ساختار متناسب با



رفتار نیست، نرسیده است.

آقای عبدی، آموزش و پرورش یک نهاد آموزشی

است، شما تا چه حد اعتقاد دارید که در سیستم آموزش و پرورش ایران باید آموزش های مذهبی هم گنجانده شود؟

ببینید، با توجه به این که رویکرد آموزشی در کشور ما و در

مدارس، از اوایل انقلاب به سمت گفتمان های ایدئولوژیک رفت و درون مایه های درسی بسیار زیادی از جمله درس بینش اسلامی و دینی و آموزش قرآن کریم در آن گنجانده شد و همین طور در مقاطعی از آموزش و پرورش، معاونت پرورشی قرار داده شد؛ حاکمیت نشان داد که قصد دارد این گفتمان ایدئولوژیک را در مدارس ایجاد کند و به هر حال کارشناسی هایی که خودشان هم انجام دادند، بیانگر آن است که در این فرایند آن چنان موفق نبودند و حتی در حال حاضر برآورد می شود که دانش آموزان در مدارس، در

مقایسه با قبل از انقلاب، نسبت به مبانی اعتقادی و بحث دین گریزی، نه تنها بهتر نشدند که شرایط بدتری هم پیدا کردند.

ما ساعت های پرورشی، دینی، بینش اسلامی و

درس های این چنینی در آموزش و پرورش داریم. به نظر شما این درس ها چه کمبودی دارند که باعث می شوند زمینه ساز این شود که روحانیون در مدارس حضور پیدا کنند؟ آیا اساساً لزومی دارد که این مسئله اتفاق بیفتد و در

شما به عنوان کسی که در سیستم آموزش و پرورش

ایران دارای سمت هستید، علت این امر را چه می دانید؟ چرا باید درسی مثل دینی، قرآن و پرورشی، به بچه ها آموزش داده شود ولی آن باز خوردی را که باید نداشته باشد؟

واقع به شکل ارتباط روحانیون با دانش آموزان به طور مستقیم برسیم؟

من فکر می کنم که این نیاز وجود ندارد. به دلیل این که در سطح کشور، روحانیت، چیزی حدود هفتاد یا هشتاد هزار مسجد در اختیار دارد، بیش از یازده هزار امام زاده در کشور ما وجود دارد، پایگاه های نماز جمعه و جراید و نشریات مختلفی هستند که روحانیون می توانند از طریق آن تبلیغ کنند و هم چنین با توجه به ردیف بودجه هایی که برای تبلیغ در حوزه اختصاص داده می شود، می توانند از طریق رسانه ی ملی و حتی فضای مجازی، تبلیغ خود را انجام دهند؛ کما این که این کار را هم دارند انجام می دهند ولی به دلیل



تحت پوشش قرار دهند و آموزش و پرورش تعهد می دهد که یک زمینه ای را فراهم کند تا روحانی به شکل مستمر در جلسات، خانواده ها، دانش آموزها و معلم ها را توجیه کند که این به نظر من توهین به معلم ها محسوب می شود. از طرف دیگر طبق سوالیکه شما پرسیدید، نقش معلم را به شکل واژه ای و به شکل سستی اجرا نمی کنند و فقط حالت نظارتی دارد و این یک توهین آشکار است.

اصح این طرح فقط در تهران قرار است که اجرا شود؟

بله، تفاهم نامه میان آموزش و پرورش شهر تهران و حوزه ی علمیه است و در خود تهران اجرا می

شود، آن هم فعلاً در مقطع دبیرستان. ولی طبق رویکردی که در سند ملی آموزش و پرورش وجود دارد، این طرح به مدارس راهنمایی و ابتدایی تعمیم داده می شود و کم کم، به نظر من، در سطح کل کشور هم اجرا خواهد شد.

من یک توضیحی در ارتباط با تناقض هایی که هست خدمت شما عرض کنم: اولاً مدارس ما از لحاظ مربی بهداشت و ورزش دچار مشکل هستند. ما الان به ازای هر تقریباً چهار هزار دانش آموز، یک مربی بهداشت داریم. حالا شاید این رقم مقداری پایین تر باشد؛ مثلاً سه هزار و پانصد نفر. یعنی شما فرض کنید که یک مربی بهداشت باید به چهار هزار نفر آموزش بدهد! در حالیکه در جهان، حداقل برای بین پانصد تا هفتصد دانش آموز، یک مربی بهداشت وجود دارد. الان ما این همه مشکلات بهداشتی و بیماری های خاص داریم و آموزش و پرورش به این مسئله رسیدگی نمی کند، الان هم می خواهد روحانیت را وارد آموزش و پرورش کند و مدیریت را به آن ها دهد. از طرفی ما در مدارس، برای این قسمت پست سازمانی تعریف شده داریم و معاون پرورشی برای همین کار وجود دارد و به هر حال تداخل بین عملکرد روحانیون و مربی پرورشی پیش می آید. چیز مشخصی را عنوان نکردند که عملکرد

این که موفق نبودند، نایست بیابند و مستقیم وارد آموزش و پرورش شوند و این تفاهم نامه که بین اداره ی کل آموزش و پرورش شهر تهران و حوزه ی علمیه ی تهران امضا شده، مبنی است بر این که مدارس دولتی را تحت پوشش طرحی به نام "مدارس امین وابسته به حوزه ی علمیه" قرار دهند. بر اساس این سند، مدیریت تربیتی مدارس با استقرار روحانیت ثابت، قرار است که تامین شود و اداره ی کل آموزش و پرورش شهر تهران تعهداتی را به حوزه ی علمیه داده است، از جمله این که از طرف معاونت، باید ابلاغ برای روحانیون صادر گردد و به مناطق و مدارس ارسال شود. یعنی باید یک ردیف بودجه، حداقل برای روحانیون در نظر گرفته شود با توجه به این که الان آموزش و پرورش خود دچار کسری بودجه هست...

اصح با توجه به این طرح، آیا روحانیون به عنوان معلم شناخته می شوند و یا به عنوان یک کمک مربی وارد مدارس خواهند شد؟

نه خیر، در هر مدرسه، روحانیون به شکل ثابت در مدارس تعریف می شوند و به شکل مستمر، خانواده ها و معلم ها را باید



بودجه ی چنین برنامه هایی از کجا تامین می شود و آیا اختصاص چنین بودجه هایی به این قبیل موارد می تواند در لیست الویت های وزارت آموزش و پرورش باشد؟

حکم ابلاغ روحانیون از طرف آموزش و پرورش است و در بند ۳، تبصره ی ۹ تفاهم نامه هم اشاره شده که به صورت ویژه حمایت مالیو تامین نیاز ها و امکانات برای روحانیون انجام بشود و به شکل یک طرفه هزینه هایش به دوش آموزش و پرورش و عملکرد با روحانیون است. با توجه به این که الان از لحاظ بودجه ای خود آموزش و پرورش مشکل دارد، به نظر می رسد این طرح با موفقیت هم مواجه نمی شود چون هزینه هایش قطعاً زیاد است.

حوزه ی علمیه، تعدادی مدارس غیر دولتی به نام صدرا را تاسیس کرده و حدود صد تا دویست دبیرستان به شکل پیش حوزوی وجود دارد که در حال انجام دادن این کار هستند و همین احتمالاً انگیزه شده که بیایند و در سطح دولتی نیز این کار را انجام دهند که این، هم استقلال دستگاه آموزش و پرورش و هم حتی استقلال خود حوزه ی علمیه را زیر سوال می برد؛ چون مشخص نیست که حتی خود حوزه ی علمیه، در سطح کلان اش اصلاً موافق این جریان باشد، زیرا حضور مستقیم روحانیون احتمال دارد به وجهه ی خودشان هم آسیب بزند و علاوه بر آن یک توهینی هست به معلمین و کادر اجرایی مدارس و حتی مدیران میانی. به نظر من این تفاهم نامه باید لغو شود چون شرایط اجرا و ساز و کار آن مشخص نیست.

جناب آقای عبدی، آیا سازمان آموزش و پرورش، با نهادهای دیگری هم چون وزارت بهداشت و یا هلال احمر

و امثال هم - که تحت آموزش قرار گرفتن بچه ها در زمینه های این چنینی، مسلماً واجب تر هست - چنین همکاری هایی دارد و یا این قبیل همکاری ها تنها مختص به حوزه است؟

من فکر می کنم رویکرد آموزش و پرورش به این شکلی نبوده که در زمینه های محیط زیست، بهداشت و مسائل تاریخی کار

به چه ترتیبی خواهد بود. یعنی آیا روحانیت بالاتر از معاونت پرورشی است یا بر عکس.

علاوه بر آن، اصلاً ما روی قانونی بودن این تفاهم نامه هم تردید داریم، به دلیل آن که مقررات آموزش و پرورش به وزیر و یا

مدیر کل اجازه نمی دهد که مدرسه ی دولتی را به هر نحوی که خود دلش می خواهد، تبدیل کند و هم چنین رای اولیا و تمایل دانش آموزها برای تبدیل شدن این

مدارس هم لحاظ نشده است. به نظر من باید به شکل علمی یک نظر سنجی انجام بشود و مجامع بین المللی روی آن نظارت داشته باشند و حقوق دانش آموزان در آن لحاظ شود، زیرا دانش آموزان حق دارند راجع به خودشان نظر دهند. هم چنین در میان اولیا و معلمان نیز یک نظر سنجی شود و مشخص گردد چند درصد از مردم کشور ما راضی هستند که روحانیون به شکل ثابت و به عنوانی که اصلاً مشخص نیست، وارد آموزش و پرورش شوند؛ هرچند که قطعاً این انگیزه در بین روحانیون وجود دارد که بیایند و مدیریت کلان آموزش و پرورش را در دست بگیرند.

می خواستم بدانم که به نظر شما حضور روحانیون در مدارس، یک اقدام سیاسی برای تسخیر و کنترل مدارس از سوی حوزه است یا آن طور که ادعا می شود، تنها جنبه ی آموزشی دارد؟

این طرح از چهار سال پیش شکل گرفت که قرار بود یک سری مدارس پیش حوزوی تشکیل شود، یعنی به شکلی که روحانیون به

داخل مدارس بیایند تا تبلیغی برای حوزه ی علمیه داشته باشند و دانش آموزان مستعد را به آن جا منتقل کنند. از طرفی جهت گیری این تفاهم نامه به نظرم یک فاز سیاسی

هم دارد. حالا شاید قسمت ایدئولوژیک آن پر رنگ تر باشد، ولی به هر حال جهت گیری سیاسی هم دارد و به نظر می رسد که جریان اقتدارگرا از این موضوع خوشحال است و شما در گفتمان هایشان هم می توانید این را مشاهده کنید.

آیا شما اطلاع دارید یا می توانید برآورد کنید که

در حال حاضر برآورد می شود که دانش آموزان در مدارس، در مقایسه با قبل از انقلاب، نسبت به مبانی اعتقادی و بحث دین گریزی، نه تنها بهتر نشدند که شرایط بدتری هم پیدا کردند.

طبق رویکردی که در سند ملی آموزش و پرورش وجود دارد، این طرح به مدارس راهنمایی و ابتدایی تعمیم داده می شود و کم کم، به نظر من، در سطح کل کشور هم اجرا خواهد شد.

کنند. مثلاً الان می توانند با محیط زیست تهران قراردادی ببندند و کارشناسان محیط زیست بیایند و در مورد مسائل بهداشتی و مسائلی از این دست صحبت کنند. هم چنین با کارشناسان میراث فرهنگی هم می شود قرار داد بست؛ با توجه به این

ما الان به ازای هر تقریباً چهار هزار دانش آموز، یک مربی بهداشت داریم. حالا شاید این رقم مقداری پائین تر باشد؛ مثلاً سه هزار و پانصد نفر. یعنی شما فرض کنید که یک مربی بهداشت باید به چهار هزار نفر آموزش بدهد! در حالیکه در جهان، حداقل برای بین پانصد تا هفتصد دانش آموز، یک مربی بهداشت وجود دارد.

آموزش و پرورش داشته باشد ولی، در کشور ما این فرایند ایدئولوژیکی و سیاسی به آموزش و پرورش بسیار شدید است. خب جریان اقتدارگرا و در واقع جزم اندیش هم، در مقابل این صحبت آقای روحانی واکنش نشان دادند.

شما اگر به فضای مجازی و یا جراید نگاهی بیندازید، می بینید که خیلی صریح به این موضوع واکنش نشان داده شده. ولی من بعید می دانم جریان این تفاهم نامه دقیقاً مربوط به صحبت آقای روحانی باشد، هرچند ممکن است یک مقدار این موضوع را کاتالیزوره کرده یعنی به آن سرعت بخشیده باشد.

که دکتر نجفی هم، خود از بدنه ی آموزش و پرورش جدا شده و چندین سال وزیر آموزش و پرورش بوده و در بین فرهنگی ها محبوب است، می توانند از ظرفیت ایشان استفاده کنند. حتی من فکر می کنم که اگر این پیشنهاد به آقای نجفی ارائه شود، می توانند با تخفیف از کارشناسان میراث فرهنگی درخواست کنند که به مدارس آمده و موقعیت تاریخی کشور ما و میراث آبا و اجدادی سرزمینمان را برای دانش آموزان با نقاط مختلف آن تشریح و دانش آموزان را با آن آشنا کنند. فعالیت های دیگر با نهادهای دیگر هم می شود انجام داد، ولی متأسفانه رویکرد به شکل ایدئولوژیک هست. به نظر می رسد، نظام فکر می کند که با این کار می تواند شرایط را از لحاظ ایدئولوژیکی تقویت کند که بعید می دانم توفیقی در این قسمت حاصل شود.

خط صحت آیا صحبت خاص دیگری دارید؟

در پایان اضافه کنم که مسائلی در آموزش و پرورش در حال وقوع است که همکاران ما را مقدراری نگران کرده؛ از جمله تعطیلی روزهای پنج شنبه که که اصلاً مشخص نشد به چه دلیل اجرا شد و در حال حاضر هم بحث برگرداندن آن است. یا چهار زنگه شدن مدارس که به مسائل آموزشی واقعاً لطمه می زند، چرا که در زنگ چهارم و از ساعت یک به بعد، بچه ها از آن کشش بار علمی برخوردار نیستند. علاوه بر آن تغییرات پی در پی درون مایه های کتب درسی و تغییرات دائمی در ساختار آموزش و پرورش است؛ نظام قدیم به نظام جدید تصحیح شده و داخل آن هزاران طرح مختلف را اجرا کردند، طرح شش - سه - سه، نسنجیده بود و هیچ اراده ی محکمی برای ساماندهی و استانداردسازی مدارس وجود ندارد. واقعه ی شین آباد، واقعه ی شفت و کشته شدن دانش آموزها و یا اردوهای غیر کارشناسی آموزش و پرورش که باید حذف شود. همه ی این مسائل واقعاً به کار کارشناسی نیاز دارد و حل شدن این ها به دست روحانیون میسر نیست. ساختار آموزش و پرورش باید رویکرد متناسب با شرایط فعلی جامعه داشته باشد. مدارس ما باید به شکل واقعی هوشمند شوند، نه این که به شکل آمار سازی باشد... من امیدوارم که آینده بستر تحولات مناسبی برای فرهنگیان محترم و دانش آموزان باشد.

جناب عبدی شما بحثی از ایدئولوژی به میان آوردید؛ آقای روحانی در صحبت هایشان گفته اند که به آموزش و پرورش نگاه ایدئولوژیکی می شود. چقدر این گفته را قبول دارید؟ اگر قبول دارید، آیا فکر نمی کنید این صحبت آقای روحانی باعث تقویت این مسئله هم شده باشد؟

بعید می دانم این فرایند تابعی از نظر رئیس جمهور محترم باشد؛ چون همان طور که گفتم، این رویکرد، چهار سال است وجود داشته و امسال یک مقدار پر رنگ تر و علنی تر شده؛ یعنی از قبل این تصمیم را گرفته اند. اصلاً چنین رویکردی از اوایل انقلاب وجود داشته؛ حالا بعضی از همکاران ما که به عقب تر هم می روند و می گویند قبل از انقلاب هم روحانیون در تالیف کتب درسی همکاری داشته اند... به هر حال این قبیل همکاری هاست که کار را متوازن می کند نه این که روحانیون مستقیم دخالت کنند.

خط صحت ممنون از شما که وقتتان را در اختیار خط صلح قرار دادید...

البته ممکن است پافشاری به توسعه ی آن، بر همان اساس باشد. آقای روحانی در جریان انتخابات گفت که من قبول دارم هر نظام سیاسی - اجتماعی باید تاکیدات ایدئولوژی و سیاسی خود روی

حوزه های علمیه به آموزش و پرورش اعتماد ندارند



*شیرزاد عبداللهی

شود. آموزش و پرورش متعهد شده که مدیران و معاونان پرورشی مناطق و مدیران مدارس منتخب را در ارتباط با طرح، توجیه

کند. در حالی که اکثر مدارس کمبود کلاس درس دارند، آموزش و پرورش متعهد شده که برای روحانی مدرسه دفتر کار تعیین کند. کار «روحانی مدرسه» مشاوره، پاسخگویی به سوالات و ارتباط با خانواده های دانش آموزان است. آموزش و پرورش متعهد شده است که برای حضور مستمر روحانی مدرسه و اساتید حوزه ی علمیه در جلسات خانواده ها، دانش آموزان و معلمان، زمینه سازی کند.

در سال های اخیر و دقیقاً از سال ۸۵ که ستاد همکاری های حوزه و آموزش و پرورش تشکیل شد، حوزه های علمیه حضور مستقیم در مدارس را به نقش ارشادی و تئوریک خود افزوده اند. البته روحانیت امکان حضور در بیش از یک



مدرسه ی دولتی به حوزه های علمیه، بار دیگر موضوع چالش برانگیز نقش روحانیون در مدارس را به عرصه ی افکار عمومی آورد. وزارت آموزش و پرورش تاکنون توضیحی پیرامون دلایل امضای این تفاهم نامه نداده است.

صد هزار مدرسه ی کشور و تربیت مستقیم بیش از ۱۲،۳ میلیون دانش آموز را ندارد، اما به قدر وسع و توان، حضورش را در مدارس توسعه می دهد. تاسیس مدارس امین یا مدارس پیش حوزوی از ۴ سال پیش در چارچوب منشور همکاری حوزه ی علمیه و آموزش و پرورش آغاز شده است. تعداد دقیق مدارس امین یا پیش حوزوی مشخص نیست اما در آبان ۹۲، حجت الاسلام محمد حسن نبوی معاون تبلیغ و آموزش های کاربردی حوزه علمیه گفت: «۱۸۰۰ مدرسه ی پیش حوزوی یا مدرسه ی امین با مدیریت ۳۰۰ حوزه علمیه، در سراسر کشور راه اندازی می شود.» معاون تبلیغ حوزه به تعداد مدارس پیش حوزوی موجود، اشاره ای نکرد و واقعاً معلوم نیست که تاکنون چند مدرسه تاسیس شده است. مطابق گفته ی

مدارس امین یا مدارس پیش حوزوی و مدارس صدرا انواع جدیدی از مدارس هستند که در سال های اخیر تاسیس شده اند. ویژگی مشترک این مدارس ورود مستقیم روحانیت به حوزه ی مدیریت و اجرا در مدارس است. علاوه بر این تعداد زیادی روحانی در قالب طرح های گوناگون به عنوان پیش نماز و مبلغ برای پاسخگویی به شبهات دینی دانش آموزان و معلمان به مدارس اعزام می شوند. حوزه های علمیه دوره های ضمن خدمت و بازپروری عقیدتی برای معلمان دینی و مربیان پرورشی برگزار می کنند و در تالیف کتاب های درسی نیز نقش مستقیم دارند.

امضای تفاهم نامه میان اداره ی کل آموزش و پرورش شهر تهران و حوزه ی علمیه برادران در خصوص واگذاری تعدادی

تفاهم نامه، به قدری یک جانبه و نامتوازن است که برخی از معلمان آن را به قرارداد ترکمنچای تشبیه می کنند. مدیرکل آموزش و پرورش تهران با امضای این تفاهم نامه و سپردن امور تربیتی برخی مدارس به حوزه، در واقع بی کفایتی و عدم صلاحیت حدود ۷۰ هزار معلم و مربی شاغل در مدارس شهر تهران را تایید و سند آن را امضا کرده است. بر اساس این تفاهم نامه، به انتخاب مدیریت حوزه، تعدادی از مدارس دولتی تبدیل به «مدرسه ی وابسته به حوزه ی علمیه» می شوند و مدیریت حوزه با استقرار روحانی ثابت، مدیریت تربیتی مدارس وابسته را بر عهده خواهد گرفت. تعداد مدرسی که هر سال به این طرح افزوده می شوند، بر اساس ظرفیت های اعلام شده از سوی مدیریت حوزه تعیین می

نبوی، هر حوزه ی علمیه ۶ مدرسه را در قالب طرح مدارس امین در سه مقطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، دخترانه و پسرانه در اختیار می گیرد.

حجت الاسلام مردان پور، مدیر مدارس امین کشور نیز می گوید: «در طرح تربیتی مدارس وابسته، ده شاخصه ی قرآنی مانند خود شناسی، محبت به خود، خدا و اهل بیت، صداقت، ارزش علم و احترام به عالم و علم، حیا در دین، امر به معروف و نهی از منکر و التزام به ولایت و نظام اسلامی آموزش داده می شود.»

یکی از اهداف تاسیس مدارس پیش حوزوی، جذب دانش آموزان با استعداد به مدارس علوم دینی است. محمدحسن نبوی، هم چنین در سومین هم اندیشی آموزش و پرورش و حوزه های

علمیه گفت: «میانگین استعدادهای ورودی به حوزه پائین است، ما اگر مدارس با جاذبه راه انداختیم که افراد مستعد در آن حضور یابند، آن ها را تشویق به

حضور در حوزه خواهیم کرد... با اجرای درست این طرح، بسیاری از ضایعات موجود در شیوه ی فعلی پذیرش، جذب یا طرد افراد، برطرف می شود... ما الان کار را در دبیرستان و راهنمایی آغاز کرده ایم، اما معتقدیم لازمه ی کار تربیتی جامع این است که از روز اول تربیت، وارد معرکه شویم؛ یعنی اعتقاد به راه اندازی این مراکز آموزشی در مقاطع پیش دبستانی نیز داریم...» وی در پاسخ این سوال که آیا از بودجه ی حوزه برای ساخت این مدارس هم استفاده می کنید، می گوید: «خیر! آموزش و پرورش، چند هزار میلیارد بودجه دارد و ما نباید از پول حوزه برای آن خرج کنیم... جدیداً با وزیر آموزش و پرورش جلسه داشتیم؛ به ایشان گفتم که اگر می خواهید حوزه به کمکتان بیاید، نباید از حیث امکانات وابسته به حوزه باشید، مثلاً حوزه برای شما مدرسه درست کند، بلکه به دنبال این باشید که

بخشی از فضاهای آماده ی خود در اختیار حوزه بگذارید تا ببینید مدل تربیتی آن جواب می دهد یا خیر...» حجت الاسلام نبوی در ادامه گفت: «الان دانش آموزان متوسطه یا پیش دانشگاهی با حوزه آشنایی ندارند و در معرفی مشاغل هم حرفی از حوزه وجود ندارد. بسیاری از دانش آموزان با استعداد، اگر با هدف و توانمندی های حوزه، آشنا شوند، وارد حوزه خواهند شد.»

وزارت آموزش و پرورش همواره به بهانه ی ناتوانی در تربیت دینی دانش آموزان در معرض انتقاد مسئولان سیاسی، علما و مراجع دینی بوده است. اغلب مسئولین و علما شکایت می کنند که با گذشت ۳۵ سال از پیروزی انقلاب، آموزش و پرورش نتوانسته است که نسلی از دانش آموزان ارزش مدار و متدین بر اساس

الگوهای انقلاب اسلامی تربیت کند. وزرای آموزش و پرورش در دیدارهای منظم با مراجع تقلید و روحانیون بلند پایه، گزارشی از برنامه های خود برای اسلامی کردن مدارس را



عکس از ایرنا

به استحضار می رسانند و رهنمودها و نگرانی های بزرگان را می شنوند، اما تاکنون تحقیق جامعی درباره ی علل ناکامی معاونت پرورشی انجام نشده است. راه حل ساده افزودن مباحث دینی بیش تر به کتاب های درسی است که تاکنون کارساز نبوده است. وزرای آموزش و پرورش، حوزه های علمیه را منبع تئوریک اصول تعلیم و تربیت می دانند. آن ها در ملاقات با علما به نارسایی های تربیتی دانش آموزان اعتراف و خواستار کمک حوزه ها برای رفع این مشکلات می شوند. آن ها هرگز این احتمال را مطرح نمی کنند که شاید اشکال کار در نحوه ی ارائه مباحث دینی، بدون توجه به دیدگاه های کارشناسان تعلیم و تربیت است. با این حال گاهی زمزمه می کنند که همه ی عوامل تربیت کودکان در اختیار آموزش و پرورش نیست و به نقش صدا و سیما و ماهواره و اینترنت و نهاد

دانش آموزان اجباری شد. روحانیون هر چند به عنوان معلم و مربی وارد آموزش و پرورش نشدند اما در مراکز کلیدی وزارتخانه مانند معاونت پرورشی و معاونت پژوهش و تالیف کتاب های درسی مستقر شدند. همه ی شرایط برای تربیت جوانانی مومن و معتقد به آرمان های انقلاب اسلامی آماده بود؛ اما آن چه در عمل اتفاق افتاد فاصله ی عمیق بین انتظارات و

واقعیت ها را به نمایش گذاشت. در سال های اخیر حجم مباحث دینی در کتاب های درسی دوره ی ابتدایی، بسیار افزایش یافته است. روحانیت که تا پیش از تاسیس مدارس نوین، به طور انحصاری مسئولیت تعلیم و تربیت کودکان در مکتب خانه ها را بر عهده داشت، در صد سال اخیر هیچ گاه به تعلیم و تربیت در مدارس جدید روی خوش نشان نداده است. از دید آن ها مدارس جدید با الگو برداری از غرب تاسیس شده اند و هدف آن ها سست کردن پایه های ایمانی دانش آموزان مسلمان است. روحانیت محافظه کار در این ۳۵ سال نقش هدایتی خود را در آموزش و پرورش بدون رقیب حفظ کرده است. اما روحانیت و مقامات سیاسی از

خروجی مدارس راضی نیستند و بر این باورند که در تربیت کودکان و نوجوانان کوتاهی می شود. به گفته ی مقامات، ۳۵ سال تربیت دینی در مدارس منجر به شکل گیری انسان های تراز انقلاب اسلامی نشده است. حوزه های علمیه سرانجام به این نتیجه رسیدند که خود آستین ها را بالا بزنند و تئوری های تربیت دینی را مستقیماً در مدارس اجرا کنند. تاسیس ستاد همکاری های حوزه و آموزش و پرورش در سال ۸۵ و ایجاد مدارس امین با مدیریت تربیتی بلاواسطه ی روحانیون از سال ۸۸، گام های عملی در این جهت است.

در سال های اخیر حجم مباحث دینی در کتاب های درسی دوره ی ابتدایی، بسیار افزایش یافته است. روحانیت که تا پیش از تاسیس مدارس نوین، به طور انحصاری مسئولیت تعلیم و تربیت کودکان در مکتب خانه ها را بر عهده داشت، در صد سال اخیر هیچ گاه به تعلیم و تربیت در مدارس جدید روی خوش نشان نداده است. از دید آن ها مدارس جدید با الگو برداری از غرب تاسیس شده اند و هدف آن ها سست کردن پایه های ایمانی دانش آموزان مسلمان است. روحانیت محافظه کار در این ۳۵ سال نقش هدایتی خود را در آموزش و پرورش بدون رقیب حفظ کرده است. اما روحانیت و مقامات سیاسی از خروجی مدارس راضی نیستند و بر این باورند که در تربیت کودکان و نوجوانان کوتاهی می شود. به گفته ی مقامات، ۳۵ سال تربیت دینی در مدارس منجر به شکل گیری انسان های تراز انقلاب اسلامی نشده است. حوزه های علمیه سرانجام به این نتیجه رسیدند که خود آستین ها را بالا بزنند و تئوری های تربیت دینی را مستقیماً در مدارس اجرا کنند.

* کارشناس مسائل آموزش و پرورش

خانواده و غیره اشتهاره می کنند. علی اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش دولت روحانی در شهریورماه و قبل از گرفتن رای اعتماد مجلس به دیدار علما شتافت و با چهار تن از مراجع تقلید، آقایان مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، صافی گلپایگانی، ابراهیم امینی و مدیر حوزه ی علمیه، آیت ... حسینی بوشهری، دیدار و گفت و گو

کرد. دغدغه های علما در این دیدار تقریباً مشترک بود: "نسل جوان ما از نظر اعتقادی و اخلاقی وضعیت مطلوبی ندارند... ماهواره ها نیز ذهن جوانان را شستشو می دهند... در فضای مجازی شبهات بسیاری مطرح است..."

انقلاب اسلامی در سال ۵۷، وارث هزاران مدرسه ی مدرن با بیش از هفت میلیون دانش آموز و ۳۵۰ هزار معلم شد. معلمان و دانش آموزان به طور فعال در پیروزی انقلاب شرکت کرده بودند. هر چند در سال های اول انقلاب عده ای انحلال دستگاه آموزش و پرورش و بازگشت به عصر مکتب خانه ها را مطرح کردند، اما گرایش رهبران انقلاب، اسلامی کردن آموزش و پرورش بر اساس الگوی مدارس دینی مانند مدارس علوی، رفاه و

کمال بود و از همان روزهای اول، تغییر برنامه های درسی و کتاب های درسی و گزینش معلمان بر اساس معیارهای مکتبی و تاسیس امور تربیتی در دستور کار قرار گرفت. در فاصله ی سال های ۵۸ تا ۶۰ هزاران مدیر و معلم به دلایل سیاسی و عقیدتی اخراج و بازنشسته شدند و بیش از ۳۰ هزار جوان انقلابی به عنوان مربی پرورشی نبض سیاسی مدارس را در دست گرفتند. در اولین سال تحصیلی بعد از انقلاب کتاب های درسی و برنامه ی مدارس تغییر کرد. رقبای ایدئولوژیک روحانیت، مانند مارکسیست ها، از فضای مدارس بیرون رانده شدند و اولین دستگاه گزینش کارکنان دولت در وزارت آموزش و پرورش ایجاد شد. حجاب اسلامی شامل مانتو و مقنعه و شلوار از سال ۶۰ در مدارس دخترانه برای خانم معلم ها و

از ستیز با علوم انسانی، تا نظارت حوزه بر مدارس



پویان مکاری

حاکمیت با علوم انسانی و تمایل اش به جایگزینی این علوم با علوم دینی و اسلامی.

ستیزی که پیش از

انقلاب ایران، با شعار "وحدت حوزه و دانشگاه" آغاز شد و با انقلاب فرهنگی سال ۵۹، در دانشگاه های کشور ادامه پیدا کرد و این پروژه ی سیستماتیک و پیوسته، از سوی دولت محمود احمدی نژاد نیز با عنوان "اسلامیکردن دانشگاهها" پیش رفت. در پروژه ی اسلامی کردن دانشگاه ها، بسیاری از اساتید و دانشجویان که عقاید و تفکراتشان از تفکرات اسلامی فاصله داشت، اخراج و تصفیه شدند؛ افرادی که رشته ی تخصصی بیش تر آن ها علوم انسانی چون حقوق، سیاست، اقتصاد و غیره بود. این مسئله نشان دهنده ی آن بود که با وجود برخوردهای سیستماتیک با دانشگاه ها برای ستیز با علوم انسانی، حاکمیت هم چنان از آموزش علوم، حتی به شکل قلب شده بعد از انقلاب فرهنگی، راضی نبوده است.

به همین دلیل است که بسیاری از کارشناسان، این تجربه ی سی و اندی ساله و حضور حوزه در دانشگاه راه، ناموفق می دانند و در همین راستا، در حداقل ده سال گذشته، حوزه به فکر استفاده ی مستقیم از توانایی های آموزش و پرورش و اسلامی تر کردن آموزش در سنین پایه افتاده است.

سوال دیگری که در این زمینه مطرح است، آن است که چه کسانی بیش تر از حضور

تبدیل مدارس دولتی تهران به مدارس وابسته به حوزه ی علمیه، خبر تازه های نبود؛ با نگاهی به فعالیت های حوزه ی علمیه، می توان دید که حوزه از اواخر دهه ی ۷۰ بر روی نفوذ و به کارگیری تسهیلات آموزش و پرورش تمرکز کرده است.

اما سوال اصلی در این مورد آن است که هدف حوزه ی علمیه از نفوذ در آموزش و پرورش چیست؟ شاید ساده ترین جواب برای سوال پیش رو آن باشد که حوزه ی علمیه به دنبال وسعت دادن به امکانات و ریشه دار کردن فعالیت های خود در بین نوجوانان و کودکان است؛ خواسته ای که با تفکر حاکمیت و دولت هم راستاست.

اما اگر دقیق تر به این موضوع و موارد تفاهم نامه ای که میان مدیریت حوزه ی علمیه ی برادران استان تهران و اداره ی کل آموزش و پرورش استان تهران منعقد شده، نگاهی بیندازیم به نکات کلیدی تری می رسیم. در این تفاهم نامه از تعهدات حوزه ی علمیه

سخن گفته شده که یکی از آن ها چنین است: "برنامه ریزی لازم برای ارائه ی مشاوره به دانش آموزان، نظارت بر محتوای برنامه ها و فضاهای تربیتی و فرهنگی مدارس از جمله کتابخانه و سایت."

به نظر می رسد روحانیون حوزه ی علمیه قرار است جایگاه مشاورین روانشناس، تحصیلی و حقوقی را در مدارس داشته باشند. یعنی آموزش و پرورش به جای استفاده از متخصصین مختلف علوم انسانی، تمایل دارد از فارغ التحصیلان حوزه استفاده کند و این چیزی نیست جز ستیز همیشگی



برگرفته از پوستر کنگره ی بین المللی علوم انسانی اسلامی در تهران

روحانیون حوزه ی علمیه در مدارس آسیب می بینند؟ اولین گروهی که از این طرح آسیب می بینند، کودکان و نوجوانانی هستند که خانواده ی آن ها از اقلیت های مذهبی هستند. کودکان و نوجوانانی که عموماً به علت محتوای شیعی کتب درسی و فشار مدیران، معاونان و آموزگاران دینی و پرورشی تحت فشار هستند، با عملی شدن این تفاهم نامه بیش تر تحت فشار و آزار مستقیم و غیر مستقیم قرار می گیرند.

دانش آموزان آسیب های جدی تری را به همراه خواهد داشت. دانش آموزانی که دچار آسیب های اجتماعی چون افت تحصیلی، اضطراب، کم رویی، فرار از مدرسه یا خانه، افسردگی و غیره می شوند، بیش از هر چیز در مدرسه نیازمند مشاور روانشناس، حقوقی و تحصیلی هستند. اما نه تنها حوزه ی علمیه اصرار به حل مشکلات این دانش آموزان از طریق علوم اسلامی دارد، بلکه آموزش و پرورش هم با اصرار عجیبی این نیاز را نادیده گرفته و راه حل آسیب های اجتماعی آنان را روحانیون حوزه ی علمیه معرفی می کند.

دانش آموزان آسیب های اجتماعی چون افت تحصیلی، اضطراب، کم رویی، فرار از مدرسه یا خانه، افسردگی و غیره می شوند، بیش از هر چیز در مدرسه نیازمند مشاور روانشناس، حقوقی و تحصیلی هستند. اما نه تنها حوزه ی علمیه اصرار به حل مشکلات این دانش آموزان از طریق علوم اسلامی دارد، بلکه آموزش و پرورش هم با اصرار عجیبی این نیاز دانش آموزان را نادیده گرفته و راه حل آسیب های اجتماعی آنان را روحانیون حوزه ی علمیه معرفی می کند.

فشار مدیران، معاونان و آموزگاران دینی و پرورشی تحت فشار هستند، با عملی شدن این تفاهم نامه بیش تر تحت فشار و آزار مستقیم و غیر مستقیم قرار می گیرند. با این اوصاف شاید بتوان ترس کودکی که پدر و مادر بهایی یا یهودی دارد را در مواجهه با روحانیون حوزه ی علمیه در مدرسه بیش تر درک کرد. دانش آموزی که همواره از معلم پرورشی و کتب درسی خود به دلیل توهین به اعتقادات خانواده اش، فشار برای گرایش او به اسلام، در اقلیت قرار دادن او در برابر دیگر دانش آموزان و غیره بیزار بوده است، حال باید فشار مضاعفی را از سوی روحانیون حوزه ی علمیه تحمل کند.

از سوی دیگر به نظر می رسد کودکان و نوجوانان متعلق به طبقه

ی کارگر و کم درآمد نیز مورد توجه این طرح قرار دارند. کودکانی که دین در خانواده ی آن ها جایگاه مهمی دارد. خبرگزاری مهر در گزارش خود از هفتمین آیین تجلیل از نوگلان حسینی (پنجشنبه ۲۸ آذر ماه)، با اشاره به رشد ۲۲۴ درصدی نسبت به دوره ی قبل، به حضور هفت هزار مداح نوجوان در این دوره از رقابت ها اشاره کرد. به نظر می رسد یکی از اهداف اجرای این طرح کشاندن دانش آموزان طبقه ی کم درآمد به سمت حوزه و موارد مرتبط با آن است. با مطرح شدن این موضوع به نظر می رسد آموزش و پرورش و حوزه ی علمیه، نه تنها به دنبال حل مشکلات دانش آموزان، مخصوصاً دانش آموزان طبقه ی کم درآمد نیستند، بلکه تلاش دارند از آسیب های وارده به دانش آموزان در جهت القای هرچه بیش تر تفکرات اسلامی در مدارس استفاده کنند. البته در نگاه کلان تر تمام کودکان و نوجوانانی که در این

مدارس تحصیل می کنند، آسیب می بینند. دانش آموزانی که در دوران تحصیل خود به مشاور روانشناس یا مشاور تحصیلی احتیاج دارند، نه تنها از نبود این مشاوران ضربه می خورند بلکه تلاش روحانیون در مدارس برای القای تعلیمات دینی و حوزوی در ذهن این

دانش آموزان آسیب های جدی تری را به همراه خواهد داشت. دانش آموزانی که دچار آسیب های اجتماعی چون افت تحصیلی، اضطراب، کم رویی، فرار از مدرسه یا خانه، افسردگی و غیره می شوند، بیش از هر چیز در مدرسه نیازمند مشاور روانشناس، حقوقی و تحصیلی هستند. اما نه تنها حوزه ی علمیه اصرار به حل مشکلات این دانش آموزان از طریق علوم اسلامی دارد، بلکه آموزش و پرورش هم با اصرار عجیبی این نیاز را نادیده گرفته و راه حل آسیب های اجتماعی آنان را روحانیون حوزه ی علمیه معرفی می کند.

نگرانی از این آسیب ها و حساسیت هایی که در مورد روحانیون در جامعه وجود دارد باعث شده که، در سال های گذشته این طرح به صورت آرام آرام اجرا شود. طرحی که هنوز مشخص نیست آیا در مرحله ی نهایی و در عمل اجرایی خواهد شد یا نه. شاید قطعی نبودن موفقیت این طرح بوده که باعث شده نه تنها این طرح آرام آرام اجرایی شود، بلکه پس از افزایش حساسیت ها و اعتراضات به این طرح حجت الاسلام ملکی، دبیر ستاد همکاری های حوزه علمیه و آموزش و پرورش اعلام کند: "هیچ یک از مدارس آموزش و پرورش وابسته به حوزه علمیه نیست."

اما می توان پیش بینی کرد که با هرچه اجرایی تر شدن این طرح و اصرار به استفاده از روحانیون و تئوری های دینی به جای متخصصین و علوم انسانی در مدارس، آسیب های جدی تری به دانش آموزان وارد خواهد شد؛ آسیب هایی که جبران آن ها شاید غیر ممکن باشد.

اما می توان پیش بینی کرد که با هرچه اجرایی تر شدن این طرح و اصرار به استفاده از روحانیون و تئوری های دینی به جای متخصصین و علوم انسانی در مدارس، آسیب های جدی تری به دانش آموزان وارد خواهد شد؛ آسیب هایی که جبران آن ها شاید غیر ممکن باشد.

اما می توان پیش بینی کرد که با هرچه اجرایی تر شدن این طرح و اصرار به استفاده از روحانیون و تئوری های دینی به جای متخصصین و علوم انسانی در مدارس، آسیب های جدی تری به دانش آموزان وارد خواهد شد؛ آسیب هایی که جبران آن ها شاید غیر ممکن باشد.

آموزش حقوق بشر و الزامات نظام آموزش ایران

محمد رضا آفتاب

وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ی ملت تا پایان دوره ی متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خود کفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.

درباره ی حقانیت یا وجود حق بر آموزش در نظام حقوق بشر تردیدی نیست، اما مهم این جاست که چه نوع آموزشی در اسناد بین المللی مدنظر است؟ همان طور که در بالا، ذیل بند ۲ ماده ی ۲۶ اعلامیه اشاره شد؛ آموزشی که احترام حقوق و آزادی های بشر را تقویت کند. این یعنی همان حق بر آموزش حقوق بشر است.

بدین معنی که خود حقوق بشر و محتوای آن در محیط های آموزشی برای مردم و به خصوص دانش آموزان، تدریس شود.

ضرورت آموزش حقوق بشر، ورای اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، در بسیاری از معاهدات و اعلامیه های بین المللی به منظور الزام و ترغیب دولت ها در رعایت و ترویج حقوق بشر به صورت هدفمند، آمده است؛ از جمله: میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ (ماده ی ۱۳)، کنوانسیون مبارزه با تبعیض در امر تعلیمات ۱۹۶۰ (ماده ی ۵)، اعلامیه ی حقوق کودک ۱۹۵۹

(ماده ی ۷)، کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۲ (ماده ی ۲۹)، برنامه ی عمل جهانی برای آموزش حقوق بشر و دموکراسی (مونترال ۱۹۹۳) و اعلامیه ی وین ۱۹۹۳. نظر به اهمیت و جایگاه همین امر بود که سازمان ملل متحد دهه ی ۱۹۹۵-۲۰۰۴ را، دهه ی آموزش حقوق بشر نامید. در سال ۲۰۰۵ اعضای سازمان ملل متحد یک برنامه ی اقدام جهانی برای آموزش را به تصویب رسانند که در آن اقدامات راهبردی عینی و راهنمای عملی برای اجرای آموزش حقوق بشر در مدارس ابتدایی و متوسطه پیشنهاد می شود. در آن برنامه توصیه شده بود که آموزش حقوق بشر بایستی در محتوای درسی مهد کودک ها، مدارس و دانشگاه ها با توجه تفاوت سنی و

آن طور که از شهرت و عظمت نام اش پیداست، ماهیت حقوق بشر در بین عامه ی مردم شناخته شده نیست. گرچه امروزه به یمن پیشرفت وسایل ارتباطات جهانی، رسانه های گروهی و فضای مجازی اینترنت، کمتر افرادی وجود دارند که مفاهیم حقوق بشری را حداقل به اجمال نشنیده یا نخوانده باشد، اما حقوق بشر مقوله ای است که فهم، برخورداری، رعایت و اجرای آن، بیش و پیش از هر چیز نیاز به آموزش دارد؛ مثل نیاز یک کودک به فراگیری زبان و آن گاه انتظار سخن گفتن از او. زیرا از مردمانی که حقوق بشر را

آموزش ندیده، چپستی و چگونگی اش را درک نکرده اند، انتظار رعایت حقوق بشر در بین خود و مطالبه ی اجرای آن از حاکمان برآمده از بین خودشان، شاید نا به جا باشد.

آموزش حقوق بشر، فی نفسه جزئی از حقوق بشر است. به عبارتی دیگر حق بر آموزش حقوق بشر یکی از حقوق بشری است؛ کما این که مقدم بر سایر حقوق می باشد. در بند ۲ ماده ی ۲۶ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آمده است: "آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر فرد را به حد کمال رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادی های بشر را تقویت

کند. آموزش و پرورش باید حس تفاهم، گذشت و احترام به عقیده ی مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت های نژادی یا مذهبی و هم چنین توسعه ی فعالیت های ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل نماید."

حق بر آموزش یکی از حقوق اساسی بشر است و دولت ها موظف اند آن را به طور رایگان، لاقفل در حد تعلیمات ابتدایی برای مردم جامعه خودشان فراهم کنند (بند ۱ ماده ی ۲۶ اعلامیه)؛ که البته مورد اتفاق تمام دولت ها واقع شده و در قوانین اساسی اغلب کشورها به آن اشاره شده است. از جمله قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در اصل ۳۰ بیان می دارد: "دولت موظف است

در ایران بحث گنجانیدن واحدهای حقوق بشری در مدارس، علیرغم ضرورت و الزام دولت به اجرای تعهدات حقوق بشری، هنوز جنبه ی عملی پیدا نکرده است؛ در صورتی که اساسی ترین گام در اجرای تعهدات حقوق بشری، آموزش آن به دانش آموزان در مدارس است تا فرهنگ صلح و حقوق بشر در اندیشه ی نسل فردای جامعه، از همان اوایل زندگی مدنی، با اطمینان درونی شود. این امر نه تنها فقط در راستای اجرای ناگزیر تعهدات حقوقی داخلی و بین المللی است، بلکه نتیجه ی عملی مفیدی نیز برای رشد جامعه دارد، زیرا که گسترش رعایت و احترام به حقوق بشر در رابطه ی مردم با دولت از یک طرف و مردم با یکدیگر از طرف دیگر، تأثیری مستقیم و پایدار بر توسعه و صلح ملی و بین المللی دارد.

وضعیت تحصیلی دانش آموزان و دانشجویان گنجانده شود. در ایران بحث گنجاندن واحدهای حقوق بشری در مدارس، علیرغم ضرورت و الزام دولت به اجرای تعهدات حقوق بشری، هنوز جنبه‌ی عملی پیدا نکرده است؛ در صورتی که اساسی‌ترین گام در اجرای تعهدات حقوق بشری، آموزش آن به دانش آموزان در مدارس است تا فرهنگ صلح و حقوق بشر در اندیشه‌ی نسل فردای جامعه، از همان اوایل زندگی مدنی، با اطمینان درونی شود. این امر نه تنها فقط در راستای اجرای ناگزیر تعهدات حقوقی داخلی و بین‌المللی است، بلکه نتیجه‌ی عملی مفیدی نیز برای رشد جامعه دارد، زیرا که گسترش رعایت و احترام به حقوق بشر در رابطه‌ی مردم با دولت از یک طرف و مردم با یکدیگر از طرف دیگر، تأثیری مستقیم و پایدار بر توسعه و صلح ملی و بین‌المللی دارد. از دید هیچ کس هم پنهان نیست که ریشه‌ی اکثر آشوب‌ها و جنگ‌های داخلی و بین‌المللی، همین نادیده گرفتن حقوق بشری بوده است. این مفهوم در مقدمه‌ی منشور سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است و یکی از اهداف بنیان‌گذاری این سازمان را ترویج و حمایت از حقوق بشر برای جلوگیری از تکرار جنگ‌های جهانی دیگر دانسته است. در نتیجه، درونی‌سازی اندیشه‌ی صلح و حقوق بشر برای دانش آموزان ایران که مدل کوچکی از یک جامعه‌ی در حال تمرین زیست مدنی و اجتماعی هستند و جمعیت آن‌ها در حال حاضر دوازده میلیون و سیصد هزار نفر می‌رسد، بسیار ضروری است.

چندی پیش (۵ دی)، رئیس‌جمهور ایران، در جمع مدیران ارشد نظام آموزشی کشور در نیاوران، از ضرورت تدریس حقوق شهروندی سخن گفت در حالی که در پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی که به تازگی از طرف معاونت حقوقی دولت او منتشر شده است، آموزش حقوق بشر یا شهروندی در مدارس دیده نمی‌شود. غفلت از این مقوله‌ی مهم حقوق بشری، یعنی آموزش، در سندی که مدعی است آخرین تحولات حقوق بشری را پوشش داده است، آن هم در این برهه‌ی زمانی، خطایی نابخشودنی است. معلوم می‌شود که نه تنها، نظام آموزشی ایران فعلاً آمادگی تدریس حقوق بشر را ندارد و برنامه و سازوکاری برای آن نچیده است، بلکه به لحاظ ایدئولوژیک، باور به وجود و اهمیت چنین چیزی نیز تا هنوز در اذهان و بیان آن‌ها شکل نگرفته است.

در حال حاضر، حقوق بشر در مدارس ایران تدریس نمی‌شود و

تنها به صورت یک رشته‌ی تخصصی در چند دانشگاه وجود دارد؛ گرچه حرف و حدیث‌هایی هم در تعطیلی این رشته با این که بسیاری از واحدهای آن به صورت پارادوکسیکال اسلامی است، وجود داشته است. تدریس حقوق بشر به عنوان یک رشته‌ی مستقل دانشگاهی به عنوان یکی از گرایش‌های رشته‌ی حقوق در دوره‌ی کارشناسی ارشد در اواخر دهه‌ی ۸۰ آغاز شد و در چهار دانشگاه (تهران، شهید بهشتی، علامه طباطبایی و مفید قم) تعداد محدودی دانشجو می‌پذیرد. در دوره‌ی کارشناسی نیز تنها حقوق بشر به عنوان یک واحد درسی اختیاری در بعضی دانشگاه‌ها برای دانشجویان حقوق ارائه می‌شود.

ایران یکی از امضاکنندگان اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و تصویب کنندگان میثاقین ۱۹۶۶ است که به لحاظ حقوق بین‌الملل ملزم به اجرای آن‌ها است. یکی از تعهدات برآمده از این اسناد، تکلیف دولت در ترویج حقوق بشر از طریق آموزش است. در ماده‌ی ۱۳ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آمده است: «کشورهای طرف این میثاق موافقت می‌نمایند که هدف آموزش و پرورش باید، شکوفایی کامل شخصیت انسانی و احساس حیثیت آن و تقویت احترام حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد. علاوه بر این، کشورهای طرف این میثاق موافقت دارند که آموزش و پرورش باید کلیه‌ی افراد را برای ایفای نقش سودمند در یک جامعه‌ی آزاد آماده سازد و موجبات تفاهم و تساهل و دوستی بین کلیه‌ی ملل و گروه‌های نژادی، قومی یا مذهبی را فراهم آورد و توسعه‌ی فعالیت‌های سازمان ملل متحد را به منظور حفظ صلح تشویق نماید.»

لازم است که در فقدان اراده‌ی جدی دولت در ترویج حقوق بشر، جامعه‌ی مدنی ایران، ابتکار عمل را به دست گرفته تا در کنار فشار آوردن به دولت برای گنجاندن واحدهای درسی حقوق بشر در مدارس و حتی حوزه‌های علمیه و تربیت‌مدرسانی مستقل در این زمینه، خودشان در جهت آموزش حقوق بشر به مردم به خصوص به گروه‌های آسیب‌پذیر تر از جمله زنان، کودکان، اقلیت‌ها و معلولان در سراسر کشور و به ویژه در مناطق کمتر توسعه یافته، گام بردارند و آن‌را به عنوان بخشی ضروری از زندگی مدنی در اذهان و عرف مردم تبدیل کنند. این یک رؤیا نیست بلکه کاری است که از دهه‌های پیش در بسیاری از کشورها حتی در کشوری محروم‌تر از ایران چون افغانستان، آغاز شده است.

*کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

روح منشور، تجلی نگاه های متفاوت به مقوله ی شهروندی



♦ دکتر رحمان قهرمان پور

جنسیتی و غیره می تواند راه حلی برای خروج از بن بست موجود باشد. هویت شهروندی مزبور نباید بر اساس فرهنگ، مذهب، قومیت یا زبان خاصی باشد بلکه باید سیاسی و مبتنی بر اقامت و نه تابعیت باشد. این

چیزی است که امروزه در پست-لیبرالیسم مورد بحث است و هابرماس در همین راستا پیشنهاد می کند شهروندی جدید، بر مبنای دوستی قانون مدارانه و نه خاک و خون و مذهب و قومیت، مبتنی باشد. روشنفکران، فعالان سیاسی، نظریه پردازان باید با توجه به این واقعیت که موضوع شهروندی هم چنان موضوع مورد بحث در اغلب کشورهای دموکراتیک و غیر دموکراتیک است، به این منشور شهروندی نگریده و آن را نقد و

تحلیل کنند. نمی توانیم مطابق و از یک منظر ایده آلیستی بگوییم این مسائل در دنیا حل شده و ما اندر خم یک کوچه ایم. تعریف سیاست حول دولت در ایران و کم توجهی به مفهوم جامعه ی سیاسی که در آن دولت یکی از بازیگران و البته از جمله بازیگران مهم است، باعث شده فعالان سیاسی

و روشنفکران، مبارزه ی خود را معطوف دولت کرده و از بستر اجتماعی- فرهنگی و عمل در آن تا حدی غفلت کنند.

موارد پانزده گانه ای که از نظر بنده، این منشور در مورد آن ها تعمداً سکوت کرده است، گویای اختلاف نظر عمیق دو گفتمان کلان تعامل محور و مقاومت محور در بسیاری از مسائل و از جمله حقوق سیاسی- شهروندی است. به همین دلیل بخش حقوق اجتماعی- فرهنگی، اقتصادی (مدنی) و قضایی در این منشور خیلی فریه تر از حقوق شهروندی است. هر چه اختلافات شدید تر بوده، سکوت بیش تر بوده است. مثلاً در مورد حقوق اقوام، منشور فقط به ذکر دو بند کم و بیش مبهم اکتفا کرده اما، در مورد حقوق اجتماعی- فرهنگی (رفاهی) به تفصیل سخن گفته است. حل این اختلافات در سطح نخبگان حاکم در چشم انداز پیش رو، تابع اتفاقات است نه روند ها، اما فعال تر شدن جامعه ی مدنی در این مورد و آگاه کردن افکار عمومی می تواند موازنه را به نفع گفتمان تعامل محور خواهان تغییرات و گذار به دموکراسی مثبت کند. تجزیه و تحلیل محتوای منشور شهروندی نشان می دهد، این منشور از منظر بحث های شهروندی حاوی سه دسته یا سه نوع عناصر است:

۱- عناصر پیشا مدرن یا عناصر ناشی از هژمونیک شدن یک گفتمان

مهم ترین و حساس ترین بخش حقوق شهروندی، حقوق سیاسی است که منشور حقوق شهروندی در مورد آن سکوت معناداری را پیشه کرده است. اگر چنین سکوتی تعمدی باشد که به احتمال زیاد این گونه است، نشان از اختلاف نظرهای عمیق در مورد حقوق سیاسی نظیر آزادی بیان، آزادی مذهب، انتخابات آزاد و منصفانه، بازداشت ها و بازداشتگاه های غیر قانونی، محاکمات غیر علنی، برابری زن و مرد، حق تجمع و اعتراض مسالمت آمیز شهروندان، حق تشکیل سندیکا و اعتصاب، اعطای تابعیت ایرانی، حق استفاده از زبان های غیر رسمی، حقوق دگرباشان جنسی و غیره در درون حاکمیت دارد.

البته در مقایسه با سایر کشورها، این وضعیت چندان منحصر به فرد و عجیب نیست زیرا لیبرال های دو آتشه در غرب نیز تا همین اواخر، اصلی ترین بخش حقوق شهروندی را حقوق مدنی (آزادی و مالکیت) دانسته و معتقد بودند، بازار و سازوکار آن حقوق شهروندی را تنظیم می کند. در

امریکا پیش از جنبش های مدنی دهه ی ۱۹۷۰، در برخی شهرها حتی سیاهان را آتش می زدند. دادن حق رای به زنان هم در دهه ی ۱۹۶۰ در بسیاری از کشورهای دموکراتیک تحقق پیدا کرد. ترکیه سه سال پیش حق اعتصاب را برای کارگران به رسمیت شناخت. منظور این است که

در کمتر کشوری در دنیا حقوق شهروندی و به خصوص حقوق سیاسی صرفاً با ارائه ی یک سند به شهروندان داده شده است. آن چه ضامن حقوق شهروندی بوده، مبارزات اجتماعی و سیاسی یا اجماع نظر نخبگان بوده است. این ها بستر لازم سیاسی برای تضمین حقوق شهروندی را فراهم می کنند. ارائه ی منشور حقوق شهروندی در این مقطع را هم نمی توان بدون توجه به تحولات چند سال گذشته و مخصوصاً پس از انتخابات ۱۳۸۸ و جنبش سبز تحلیل کرد. مهم ترین خواسته ی این جنبش به رسمیت شناختن تفاوت ها و تکثر ها بود. فعالان سیاسی و مسئولان باید این واقعیت را بپذیرند که جامعه ی ایران از بسیاری جهات یک جامعه ی متکثر و متنوع است. انواع مذاهب و اقوام و زبان ها و فرهنگ ها در این کشور وجود دارند و لذا پروژه های وحدت بخش از بالا به پایین در یک صد سال گذشته خود مولد بحران در کشور بوده است. معنای این حرف آن است که در یک صد سال گذشته دولت ها قادر نبوده اند یک هویت مذهبی، سکولار، قومی یا زبانی را از بالا ایجاد کرده و جامعه را ذیل آن متحد کنند. پروژه ی سکولاریسم اقتدارگرایان مدرن و اسلام گرایی اقتدارگرا، تاکنون جواب نداده اند. در چنین شرایطی ایجاد یک هویت شهروندی در ورای هویت های مذهبی، قومی، زبانی،

فعالان سیاسی و مسئولان باید این واقعیت را بپذیرند که جامعه ی ایران از بسیاری جهات یک جامعه ی متکثر و متنوع است. انواع مذاهب و اقوام و زبان ها و فرهنگ ها در این کشور وجود دارند و لذا پروژه های وحدت بخش از بالا به پایین در یک صد سال گذشته خود مولد بحران در کشور بوده است.

مقاومت محور خوراک تبلیغاتی تهیه کند. در رویکرد جدید، توجه به مقوله ی شهروندی مشارکت شهروندان به عنوان یک تعهد و مسئولیت برای تحقق حقوق شهروندی امری ضروری است. خوشبختانه امروز در میان نیروهای سیاسی و فعالان سیاسی این اجماع اولیه شکل گرفته است که نمی توان اشتباه دوره ی اصلاحات را در مورد واگذار کردن همه چیز به دولت از سوی جامعه ی مدنی را تکرار کرد. تنها گذاشتن دولت طرفدار تعامل و تغییر در میدان مبارزه با طرفداران سرسخت و متعصب و قدرتمند رویکرد مقاومت محور، دیر یا زود به عقب نشینی های از سر اجبار دولت منجر خواهد شد. در تعریف جامعه ی سیاسی دولت (کابینه) بخشی از یک فرایند بزرگ تحول خواهی است و از این نظر هم سو با بخشی از جامعه ی مدنی، خواهان تحول تدریجی به جای انقلاب و گسست رادیکال است و راز حمایت نیروهای سیاسی متنوع از آقای روحانی را باید در همین نکته جستجو کرد و او هم با علم به این قضیه در صدد نزدیکی به جامعه ی مدنی، البته با در نظر گرفتن محدودیت های متعدد پیش روست. این منشور را باید در همین راستا تلقی کرد. دولت می خواهد باب گفتگوی موثر و مستمر را با جامعه ی مدنی باز کند و تا حد ممکن از دادن بهانه ی تبلیغاتی به افراطیون اجتناب کند؛ هر چند در مواردی این

برخورد ناگزیر خواهد بود. مشکل تاریخی جامعه ی مدنی ما انفعال و بدبینی به صورت همزمان است که در میان عامه ی مردم در شکل نظریه ی توطئه متجلی شده است.

فعالان جامعه ی مدنی و مسئولان، باید این واقعیت انکار ناپذیر را بپذیرند که جامعه ی ایران از قدیم تاکنون جامعه ای متکثر و متنوع بوده است. زمانی امپراطوری ایران شهری یا صفوی چارچوبی هر چند اقتدارگرایانه برای حل معضل تنوع پیدا کرده بود ولی با ورود به دوران مدرن تلاش شد این مشکل از طریق مسلط کردن یک هویت خاص سکولار یا مذهبی حل شود که تاکنون قرین موفقیت نبوده است و منشور حقوق شهروندی تأییدی است بر این ادعا که هنوز با معضل هویت مشترک مورد پذیرش اکثریت جامعه مواجهیم. هویت شهروندی سیاسی (در ورای هویت مذهبی، قومی، زبانی، سکولار، جنسیتی، شهری) یکی از راهکارهایی است که می تواند به معضل قرن اخیر ما پایان دهد و تعریف و مشروعیت این هویت، جز از طریق مشارکت فعال جامعه ی مدنی ممکن نخواهد بود.

* از مشاوران حسن روحانی، استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی و کارشناس مسائل بین الملل مجبوس در بند ۳۵۰ زندان اوین
توضیح: این مقاله طی سخنرانی نگارنده پیرامون بررسی منشور حقوق شهروندی در بند ۳۵۰ زندان اوین ارائه شده است.

اسلام گرای شیعی که عبارتند از تحکیم مبانی خانواده، حق پوشش مناسب، محدود کردن آزادی بیان به عدم تعارض آن با مبانی اسلام، دین رسمی، ایجاد مراکز فرهنگی اختصاصی زنان. مخاطب این دسته حقوق، اقشار مذهبی سنتی هستند که از نظر دینی - فرهنگی - نه الزاماً سیاسی -، با حقوق شهروندی مخالف اند. بخشی از حاکمیت، روحانیون و اقشار سنتی جامعه، کم و بیش چنین رویکردی به مقوله ی شهروندی دارند و آن را ذیل دین مبین اسلام (شیعی) تعریف می کنند. اهمیت ذکر این بخش در این است که می کوشد واقع بینانه به بسته ی موجود اجتماعی - سیاسی نگریسته، تجربه ی مدرنیته ی ایرانی را پیش ببرد.

۲- عناصر مدرن شهروندی که با ظهور دولت - ملت های وستفالیایی به تدریج و مخصوصاً پس از انقلاب فرانسه مطرح شدند، مواردی نظیر مصلحت عمومی، وحدت ملی، حق تعیین سرنوشت، زبان ملی، امنیت ملی، دولت رفاه، حوزه یا حریم خصوصی، آزادی بیان، عدالت قضایی و دولت محوری. در این جا، مرجع اعطا و تعیین حقوق شهروندی دولت -

ملت برخواسته از اراده ی مردم با یک قرارداد اجتماعی است. در منشور حقوق شهروندی منتشر شده، به این موارد هم اشاره شده است. اگر معضل عناصر دسته ی اول تأکید بر تکلیف است، معضل های تعریف شهروندی

در چارچوب دولت - ملت مدرن عبارتند از برتری حقوق نسبت به مسئولیت ها و تعهدات شهروندان، تعریف شهروندی بر اساس تابعیت و فرهنگ و قومیت، تأکید بر استقلال افراد به جای وابستگی متقابل، طرد گروه های هویتی خاص مذهبی، قومی یا زبانی، سرکوب تنوع برای ایجاد وحدت و انسجام و برخی موارد دیگر.

۳- عناصر پست - لیبرال یا جدید شهروندی که با عنایت به مشکلات تعریف شهروندی در چارچوب دولت - ملت مدرن مطرح شده اند. عناصری مثل حق توسعه ی پایدار و محیط زیست، حق حکمرانی شایسته، مشارکت شهروندان، شفافیت اقتصادی و تصمیم گیری های اقتصادی دولت، ایجاد فرصت برابر برای شهروندان، حق شادی، حق ازدواج رضایتمندانه و حق زندگی شایسته. این عناصر با توجه به معضلات پدید آمده به خاطر تعریف شهروندی بر اساس یک هویت خاص فرهنگی، قومی، زبانی یا مذهبی مطرح شده اند.

خلاصه آن که منشور شهروندی تلفیقی از عناصر اسلامی، مدرن و پست لیبرال را کنار هم نهاده است؛ بی آنکه راه حلی برای خروج از تعارضات آن ها نشان دهد. سکوت منشور در قبال این موضوع نشان می دهد، اختلافات به حدی عمیق است که حتی رئیس جمهور هم مثل منشور از به کاربردن عبارت "برابری همه ی شهروندان بدون توجه به مذهب" ابا دارد تا مبادا برای امپراطوری رسانه ای حامیان گفتمان

اعدام فرزند، خودکشی مادر در گفتگو با یکی از بستگان

◆ آیا اعدام مجازاتی بازدارنده برای مبارزه با مواد مخدر است؟



گفتگو از سیمین روزگرد

متأسفانه از زمانی که مبارزه ی قانونی بر ضد عرضه، تقاضا (مصرف) و آسیب های ناشی از مواد مخدر، در ایران آغاز شد، به این مشکل همواره تک بعدی نگریسته شده و بدون واکاوی و جستجوی عوامل و ریشه های ارتکاب به آن، صرفاً به مبارزه با معلول از طریق مجازات هایی چون اعدام و حبس و جریمه پرداخته و روی صورت مسئله سرپوش گذاشته شده است. درست به همین دلیل است که در طول بیش از یک قرن مبارزه با مواد مخدر، در هیچ یک از ابعاد سه گانه ی فوق الذکر، توفیق قابل توجهی، کسب نشده و خصوصاً مجازات اعدام، آن هم با اجرای آن در ملاعام، عایدی جز باز تولید خشونت برای جامعه نداشته است.

مشکل مواد مخدر، البته بحرانی جهانی ست، منتها بسیاری از کشورها، بر اثر اجرای برنامه های کارشناسانه ی مبارزه با مواد مخدر، در کاهش عرضه، مصرف و آسیب، موفقیت هایی کسب کرده اند.

پیرو این کمبود، در این شماره از ماهنامه ی خط صلح، با یکی از بستگان شهروندانی که به تازگی به اتهام جرائم مربوط به مواد مخدر، از سوی دستگاه قضایی - امنیتی به دار آویخته شده است، گفتگو کرده ایم. قطعاً جای بسیاری از پرسش و پاسخ ها در این مصاحبه کماکان خالی ست؛ هر چند که شاید دریچه ای به واکاوی مسئله ی آسیب شناسی این موضوع باز کند.

شایان ذکر است که پس از به دار آویختن این شهروند کرمانشاهی در زندان دیزل آباد، مادر وی نیز از راه حلق آویز، به زندگی خودش پایان داد...

۴۰ ماه، با این اتهام اعدام شد.

خط صلح ضمن تسلیت به خاطر از دست دادن دو تن از اعضای خانواده تان؛ به عنوان اولین سوال لطفاً مختصری از بیوگرافی فریدون را برای ما بگویید و این که اساساً این جوان در چه محیطی رشد کرده بود؟

فریدون ۳۷ ساله بود، یک بچه ی کوچک ۲ ساله داشت و تا مقطع راهنمایی هم بیش تر درس نخوانده بود. خانواده ی فریدون، مثل اکثر اقشار جامعه، خصوصاً در شهرهای مرزی، خانواده ای تهی دست بودند؛ ۷ فرزند داشتند (۵ پسر و ۲ دختر) و پدرشان هم شغل آزاد داشتند.

محیطی که فریدون در آن رشد کرده بود (او در یکی از روستای مرزی و اطراف کرمانشاه به دنیا آمده بود)، یک فرهنگ کاملاً روستایی داشت و از طرفی دوران جوانی اش را در کرمانشاه که محیطی شهری دارد، گذرانده بود... او غیر از گذران زندگی معمولی، دل مشغولی آن چنانی هم نداشت.

خط صلح فریدون چرا بازداشت و سپس اعدام شد؟ اتهام ایشان چه بوده؟

خب فریدون به جرم خرید و فروش مواد مخدر (از نوع شیشه)، نزدیک ۴۰ ماه پیش در همان کرمانشاه بازداشت شده بود و در دادگاه کرمانشاه هم به اعدام محکوم شد و بعد از پروسه ی قانونی که به هر حال وجود داشت، حکم اش تایید شد و بعد از نزدیک به

خط صلح آیا از حق دسترسی به وکیل برخوردار بود؟ اساساً مراحل حقوقی پرونده ی ایشان چه روندی را طی کرد؟ خانواده با چه مواعی در این زمینه رو به رو بودند؟

در چنین پرونده هایی، مشکل اساسی که خانواده ها با آن دست به گریبان هستند، هزینه ی بالایی وکالت است. اما علی رغم این مشکل، خانواده ی فریدون بسیار پیگیر بود و حتی وکیل هم برایش گرفته بودند. در چنین پرونده هایی متأسفانه چون شاک، شاکو خصوصی نیست، انتظار شکستن حکم، کمی انتظار بیهوده ای ست و کار خاصی نمی توان انجام داد، وکیل هم کار خاصی در این پرونده نتوانست انجام دهد و با تمام پیگیری ها و نامه نگاری هایی که بود، هیچ کاری، نه خانواده و نه وکیل، نتوانستند بکنند.

تمامی مراحل هم به شکلی که در ایران مرسوم هست، انجام شده بود. تا آن جا که من در جریان هستم، هر سه مرحله ی صدور حکم اعدام انجام شده بود؛ مرحله ی اول صدور حکم، در همان دادگاه کرمانشاه بود و مستقیم هم به دیوان عالی رفته بود که با تأیید دیوان عالی و با اعتراض وکیل خانواده برای دفعه ی سوم این حکم تأیید شده بود که، متأسفانه اجرا هم شد.

خط صلح آیا ایشان تنها بازداشت شده بودند؟

نه، یک هم پرونده ای دیگر هم داشت که از آشناهای دور ما بود و او هم حدود چهل روز-یک ماه قبل از فریدون، در همان زندان دیزل آباد اعدام شد.

مثالی در آن جا داریم که می گویند: "اگر تا یک کیلو هم هروئین می خواهی، برو از داروخانه بگیر!" این خودش نشان دهنده ی آن است که این مسئله متأسفانه پیش از حد اجتماع را در بر گرفته است.

صیقل چرا باید فریدون به خرید و فروش مواد مخدر روی بیاورد؟ آیا اطلاع دارید که ایشان برای امرار معاش راه دیگری را هم تجربه کرده بودند؟

ببینید، در جامعه ای که بیکاری وحشتناک هست و تورم هم روز به روز افزایش می یابد، خصوصاً در جایی مثل کرمانشاه که بدترین

آمارها را در زمینه ی بیکاری دارد و برای قشری که به قول معروف همیشه شیش شان، گرو هفت شان است و فاصله ی طبقاتی به حدی هست که بخواهیم یک آسمان خراش را با یک زاغه مقایسه کنیم؛ به هر حال

فشارهای اقتصادی و اجتماعی باعث می شود که آدم ها به این سمت بروند.

فریدون قبل از این ها، روی یک ماشین سنگین کار می کرد اما به خاطر مشکلات اقتصادی و شاید به ناچار به این سمت کشیده شد.

صیقل سوالی دارم که شاید شما هم اطلاع چندانی از آن نداشته باشید: با توجه به این که کرمانشاه علی رغم هم جواری با مرز، موقعیت جغرافیایی شبیه به استان هایی چون سیستان و بلوچستان و خراسان ندارد، اساساً مواد مخدر در کرمانشاه از چه طریقی وارد می شوند؟ آیا این استان، یک مکان دست دوم برای خرید و فروش مواد به حساب می آید؟

ببینید در کرمانشاه هم مثل تمامی شهرهای حتی مرکزی ایران، مواد از طریق بارهای قاچاق، در کامیون ها و اتوبوس ها وارد می شود اما آن قدر به وفور در کرمانشاه مواد وجود دارد که یک

صیقل چرا مادر فریدون، پس از اعدام فرزندش، خود را حلق آویز کرد؟

جواب این سوال شاید خیلی سخت باشد و به عبارتی شاید جواب روشنی هم به کل برای آن وجود نداشته باشد، جز این که یک وابستگی مادرانه بود که باعث شد این اتفاق بیفتد. این مادر

نزدیک به ۴۰ ماه روزه گرفت و وقتی ما می گفتیم چرا این کار را می کنی، می گفت که وقتی بچه ی من در زندان است و نمی دانم چه می خورد، من هم چیزی از گلویم پایین نمی رود؛ مادر فریدون، ۴۰ ماه سحر از خواب بیدار می شد و مقداری نان و پنیر و سبزی می خورد و آخر شب هم همین طور.



حتماً وابستگی خاصی به پسرش که فرزند ارشد اش هم بود، داشته که باعث شد آن اتفاق هم برای خودش بیفتد...

صیقل وضعیت ملاقات های او در این مدت به چه شکل بود؟

خوشبختانه به خاطر این که هم خانواده کرمانشاه بودند و هم فریدون در زندان دیزل آباد بود، از این جهت مشکلی نداشتند و ملاقات ها منظم و هفتگی بود و حتی تلفن هم داشت و از زندان با ما تماس می گرفت. شاید همین مسئله هم تاثیر به سزایی روی مادرش گذاشت؛ چرا که او هر هفته می رفت و بچه اش را می دید ولی خوب یک روز به این نتیجه رسید که دیگر هیچ وقت نمی تواند او را ببیند.

صیقل آیا زمان اجرای حکم را به خانواده اعلام کرده بودند و ملاقات آخر هم وجود داشت؟

نه خیر، صبح آن روزی که این اتفاق افتاده بود از دادگستری با

نبوده. باز خوردی هم که در دوستان و آشنایان داشته این است که آن‌ها می‌گویند، این پسر خودش خواسته چنین سرنوشتی داشته باشد ولی در مورد مادر... (سکوت می‌کند) نمی‌دانم واقعاً چه باید بگویم...

صلح شما چه فرد یا افرادی را در مرگ این دو شهروند مقصر می‌داند؟

ما هیچ وقت دنبال مقصر جویی و انتقام نبوده و نیستیم که مثلاً بگویم می‌خواهیم از شخص خاصی انتقام بگیریم و این مسئله‌ی اعدام هم مسئله‌ی ای نیست که صرفاً به یک نفر مربوط باشد. اما به هر حال من مقصر را دستگاه اقتصادی و اجتماعی که در جامعه حکم فرماست می‌دانم.

صلح به نظر شما، به عنوان عضو داغداری از این خانواده، چه باید انجام شود که جامعه دیگر شاهد مرگ امثال فریدون و مادر وی نباشد؟

من همان طور که اشاره کردم، این قبیل مسائل در حقیقت بر می‌گردد به آسیب‌های اجتماعی که وجود دارد و شاید دلیل اصلی این که چرا امثال فریدون دنبال چنین مسائلی می‌روند، مشکلات اقتصادی است. بنابراین تا زمانیکه ما این فاصله‌ی طبقاتی و اجتماعی را حل نکنیم، اعتیاد، خرید و فروش مواد و دیگر آسیب‌های اجتماعی هم ادامه خواهد داشت. متأسفانه در دستگاه حاکمیت ما، اعدام به عنوان یک مسئله‌ی بازدارنده عنوان می‌شود، در حالیکه عکس این ماجرا هست یعنی بحث انتقام و انتقام‌گیری‌ها مطرح است.



صلح و کلام آخر شما...؟

صحت خاصی ندارم، جز این که امیدوارم این حکم ضد انسانی در همه جای دنیا لغو شود و از شما و دیگر دوستانی که پیگیر امر مبارزه با اعدام هستید، تشکر می‌کنم.

صلح ما هم از شما متشکریم که وقت تان را در اختیار خط صلح قرار دادید.

خانواده تماس گرفتند و بعد از این که نسبت آن‌ها را پرسیده بودند، گفته بودند که اعدام شده و برای تحویل جسد باید به پزشک قانونی مراجعه کنید. طبق قانون هم شب اعدام، خانواده باید فرزند خود را ببیند اما چنین اتفاقی نیفتاد.

صلح شما گفتید که تحصیلات فریدون تا سطح راهنمایی بود. آیا هیچ وقت امکان ادامه تحصیل برای او وجود داشت یا خودش از این کار سر باز زده بود؟

مسلماً هیچ کودک‌کی دوست ندارد از همان سن کودک‌کی دنبال کار برود. شاید این حرف برای آن بچه‌هاییکه در روستا و شهرهای دور افتاده هستند، حرف مسخره و خنده‌داری باشد، چرا که آن‌ها به کار کردن از سن کودک‌کی عادت کرده‌اند و همه‌ی افراد خانواده‌شان هم به همین شکل زندگی کرده‌اند. به هر حال میز مدرسه و دورانی که

متعلق به تمامی کودک‌کی هاست، برای همه دوست‌داشتی است.

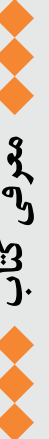
فریدون هم مثل بقیه‌ی هم دوره‌ای هایش، خصوصاً در شهری مثل کرمانشاه که می‌توان گفت یکی از بدترین شرایط اشتغال را در ایران دارد، به ناچار شرایط اقتصادی یا

اجتماعی مجبور شده بود درس‌اش را رها کند و به مرور زمان، در همان جا که از لحاظ اعتیاد هم یک‌یاز بدترین استان‌های ایران هست، درگیر آن مسئله شد.

صلح پیامد اعدام این جوان و سپس خودکشی مادر در نزد خانواده و سپس منطقه و محل سکونت و یا اقوام چه بوده؟

من این مسئله را سعی می‌کنم در حقیقت به خود مسئله‌ی اعدام ربط بدهم و این طور به این قضیه نگاه کنم که مسئله‌ی اعدام به طور کلی چه تاثیری می‌تواند داشته باشد. ببینید ما در جامعه‌ی زندگی می‌کنیم که به هر حال این مسئله‌ی اعدام متأسفانه یکی از قانون‌های اصلی ست که در آن اجرا می‌شود، و باز می‌بینیم که علی‌رغم گذشت سال‌ها از به کارگیری این حکم، اما هنوز اعدام به هیچ عنوان برای یک سری از جرایم، باز دارنده

حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل



مهمی که در این میان راجع به حقوق اقلیت‌ها صورت گرفته است، در این کتاب مورد اشاره قرار گرفته است. بیش تر اسناد بین‌المللی و رویه‌های قضایی راجع به حمایت از اقلیت‌ها چه در نظام جامعه‌ی ملل و چه در نهاد جایگزین آن یعنی سازمان ملل در کتاب آورده شده است. از نظام‌های منطقه‌ای نیز غفلت نشده است؛ به خصوص نظام اروپا که پیشرفته‌ترین قواعد و سازوکارهای حمایتی راجع به اقلیت‌ها را دارد و نظام اروپایی و امریکایی که به پیروی از اروپا اما به کندی پیش می‌روند. قاره‌ی آسیا به دلیل این که به طور کلی فاقد سند حقوقی و سازوکارهای حمایتی حقوق بشری، در کتاب مورد بحث نیامده است.

در فصول بعدی بخش اول کتاب، به بحث تفصیلی تعریف اقلیت و ماهیت نظام حقوق اقلیت‌ها پرداخته شده است. در این میان، تعاریف مراجع قضایی مثل آرای «دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری» و «دیوان کیفری بین‌المللی رواندا» و هم چنین دکترین حقوقی مثل تعریف «کاپوتورتی» مورد نقد و بررسی قرار گرفته شده‌اند.

در بخش دوم، نگارنده وارد محتوی حقوق اقلیت‌ها شده است و بسیاری از مصادیق حقوق اقلیت‌ها را از میان حقوق بین‌الملل موجود برشمرده است. مهم‌ترین حقوقی که اقلیت‌ها از آن برخوردارند و در این کتاب بحث شده است، عبارتند از: حق موجودیت، حقوق فرهنگی شامل حقوق زبانی و حقوق مذهبی و حق تعیین سرنوشت. هر کدام از این حقوق در فصول جداگانه به آن‌ها پرداخته شده است.

از آن‌جا که مباحث حقوق بین‌الملل موضوعات سیالی هستند و بیش از سایر موارد دست خوش تحولات جهانی‌اند، از طرفی دیگر ساختار سازمان ملل متحد در امر حقوق بشر در چند سال اخیر تغییرات اساسی را خود دیده است مثل جایگزینی شورای حقوق بشر به جای کمیسیون حقوق بشر در سال ۲۰۰۶ و تشکیل مجمع امور اقلیت‌ها به عنوان یک نهاد فرعی در آن ساختار.

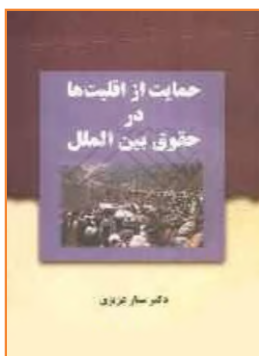
کتاب حاضر که چاپ ۱۳۸۵ است، نیازمند ویرایش و تجدید چاپ است تا هم چنان به عنوان یک منبع جامع و روزآمد در موضوع حقوق اقلیت‌ها به شمار آید.

عنوان کتاب: **حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل**

نویسنده: **دکتر ستار عزیزی**

ناشر: **نور علم**

نوبت چاپ: **اول ۱۳۸۵**



حقوق اقلیت‌ها یکی از موضوعات بسیار مهم در جامعه‌ی بین‌المللی امروز است که به علت بی‌توجهی گروهی از دولت‌ها به این مقوله، مشکلات زیادی در سه دهه‌ی اخیر، در مسیر تحقق صلح و امنیت بین‌المللی به وجود آورده است. بدون تردید یکی از دلایل غفلت دولت‌ها از حقوق اقلیت‌ها، مهجور ماندن مطالعات مربوط به این مبحث حقوقی در محافل علمی است.

شایان توجه است که در ایران، به رغم زیست اقلیت‌های متنوع قومی، زبانی و مذهبی و چالشی بودن این موضوع که ترجیح بند همیشگی گزارش‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد در سال‌های اخیر بوده، کار علمی چندانی راجع به حقوق اقلیت‌ها در مقایسه با سایر موضوعات حقوق بشری، صورت نگرفته است.

کتاب «حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل» به قلم دکتر ستار عزیزی، جامع‌ترین کتابی است که تا به امروز راجع حقوق اقلیت‌ها در ادبیات حقوقی ایران نگاشته شده است. بزرگ‌ترین حسن این کتاب این است که نگارنده با اشراف علمی و دارا بودن تحصیلات آکادمیک تخصصی در رشته‌ی حقوق بین‌الملل، به دور از هرگونه پیش‌داوری و غرض‌ورزی غیر علمی و البته با زبان ساده و روان، به موضوع مورد بحث پرداخته است تا هم برای مطالعات آکادمیک مورد استفاده قرار گیرد و هم کسانی که با متون حقوقی تخصصی آشنایی کافی ندارند، بتوانند از آن استفاده کنند.

متن کتاب از یک ترتیب منطقی برخوردار است و از دو بخش مجزا تشکیل شده است. بخش اول با شرح تاریخ حقوق اقلیت‌ها شروع شده و در آن آمده است که: در ابتدا مفهوم اقلیت به اقلیت‌های مذهبی محدود می‌شد و مفهوم خودی و بیگانه تنها بر اساس عامل مذهب تعیین می‌گردید. به خاطر این که مذاهب که در ابتدای شکل‌گیری خودشان سعی در ترویج و فراگیر نمودن تعالیم خودشان داشتند، میان پیروان خودشان، اصل برابری و برادری را صرف نظر از نژاد، رنگ پوست، زبان و قومیت مورد تأکید می‌دادند و در نتیجه‌ی گسترش و غلبه‌ی یک مذهب خاص، پیروان سایر مذاهب در گروه اقلیت قرار می‌گرفتند. وجود نابرداری و تسامح علیه اقلیت‌های مذهبی در قاره‌ی اروپا و اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ی پاپ‌ها که غیر از مؤمنان به مذهب کاتولیک را رستگار نمی‌دانستند و آن‌ها را به طرق گوناگون شکنجه می‌دادند، موجب شد تا (در قرن هفده) پس از تحدید حاکمیت پاپ در معاهدات صلح وستفالی، مقرراتی در خصوص حمایت از اقلیت‌های مذهبی و تأمین آزادی انجام عبادت آن‌ها (بین چند کشور اروپایی) تدوین گردد.

اولین معاهده‌ی مهم بین‌المللی، سند نهایی کنگره‌ی وین ۱۸۱۵ است و آخرین سند در چارچوب نظام ملل متحد بیانیه‌ی حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی ۱۹۹۲ است. تحولات

صیغ

ماهنامه ی حقوقی اجتماعی
شماره ی ۳۳ - بهمن ۱۳۹۲ - سال چهارم

